

عوامل سیاسی داخلی تاثیرگذار بر فروپاشی نظام جمهوری در افغانستان پسا بن

فریده خاخی؛ عضو آکادمی رهبری زنان

چکیده

افغانستان نظام جمهوری را در برابر نظام های مؤرثی امارت و شاهی برگزید، که مردم افغانستان بتوانند ریاست کشور را با رأی مستقیم انتخاب کنند. نظام جمهوری بر آمده از کنفرانس بن پس از 20 سال علیرغم، حمایت مالی و نظامی جامعه جهانی و مصرف میلیارد ها دلار برای یک حکومت با ثبات و پایدار به دست طالبان سقوط کرد. پژوهش حاضر نیز به منظور یافتن عوامل داخلی سیاسی مؤثر، که منجر به ناکامی و فروپاشی نظام جمهوری در افغانستان پسا بن شد؛ انجام یافته است. پژوهش حاضر با استفاده از روش تحقیق آمیخته ای که در بعد کمی، از طریق به دست آوردن آمار (پرسشنامه بسته ای از نوع خود ساخته محقق) از جامعه دانشگاهی و مدنی؛ و در بعد کیفی با روش توصیفی-تحلیلی در بخش عوامل داخلی مؤثر بر فروپاشی ترتیب شده است. روش تحقیق: مسئله یاد شده در چارچوب دولت های شکننده، ضعیف و نظریه مجموعه امنیتی واکاوی شده است. یافته های تحقیق نشان از دولت و نظام جمهوری ورشکسته در افغانستان داشت، که صرف نظر از داخلی و خارجی بودن دلایل و ایجاد آنها، قطعاً هیچ یک از آن ها به تنهایی نمی توانستند این حادثه یا تأثیرات گسترده آن (فروپاشی جمهوری پسا بن) را رقم بزنند. به همین دلیل، باید مجموعه این عوامل را در یک بسته دید و به تجزیه و تحلیل آنها پرداخت.

کلید واژه ها: افغانستان، نظام جمهوری، فروپاشی، عوامل داخلی، فساد، توافق نامه دوحه

مقدمه

امروزه اکثر دولت‌ها عنوان «جمهوری» به شمول جمهوری دموکراتیک، جمهوری سوسیالیستی جمهوری اسلامی، عنوانی مشابه دیگر را بکار می‌برند، بر خلاف جمهوری دموکراتیک، جمهوری سوسیالیستی بر مبنای ایده‌ی دیکتاتوری پرولتاریای مارکسیزم و جمهوری اسلامی بر مبنای ایدولوژی اسلام‌گرایی استوار است. به همین ترتیب، بسیاری از جمهوری‌ها در جهان جنوب بصورت اسمی جمهوری اند؛ اما از نگاه محتوا یک نظام استبدادی هستند و نه لیبرال. مثلاً اولین جمهوری خود خوانده افغانستان که توسط کودتای ۱۳۵۲ محمد داوود خان اعلان شده به قول صدیق فرهنگ، «جمهوری شاهانه» بود. جمهوری دوم که در نتیجه «انقلاب از بالا» ثور ۱۳۵۷ ایجاد شد، جمهوری سوسیالیستی بود. جمهوری سوم که در ۱۳۸۳ تأسیس شد نیز با چالش‌ها و بحران‌های متعددی روبرو بود. بر این اساس، جمهوری غیر لیبرال و غیر دموکراتیک چالشی تجربی برای نظریه‌ی جمهوری خواهی مدنی محسوب می‌شود.

بخش بزرگ از بحران‌های مداوم در افغانستان، به وجود دولت ضعیف و ناکارآمد، مربوط می‌شود. از همان آوان به قدرت رسیدن احمدشاه دورانی که از میان کنفدراسیون قبایل سر بر آورد تا تشکیل دولت وحدت ملی و دور دوم حکومت غنی که حضور نیروهای خارجی بدان خملت بین المللی بخشیده بود تلاش وافر صورت گرفت تا از طریق ایجاد دولت مقتدر که به ایفای نقش‌های چهار گانه مانند «کسب منافع، تقسیم منابع، ساماندهی به مناسبات اجتماعی و برقراری نظم» قادر باشد، به کنترل و مهار بحران مبادرت ورزیده شود؛ اما تمامی تلاش‌ها در نهایت به ناکامی منجر شده و دولت، همچنان ضعیف، ناکارآمد و بدون پشتوانه مردمی، باقی ماند.

با سقوط حکومت امارت اسلامی اول، سیاست ژرف مدنی به عنوان الگوی سیاست‌گذاری جدید در کشور برگزیده شد. پس از طالبان برغم آن که دولت در افغانستان، بین المللی شده بود و بر پایی ساختار حکومتی قدرت مند و کارآمد و همچنین تحکیم پایگاه اجتماعی آن از وظایف ناتو و آیساف اعلام شده بود، تمامی تلاش‌ها چی داخلی و چی بین المللی به ناکامی منجر شد؛ دولت در قالب جمهوری در افغانستان برغم حمایت‌های بین المللی در کنترل احساسی و روانی توده‌ها و ایجاد نهادهایی که دارای تنوع کارکردی و مشروعیت ساز باشد، ناتوان تر از گذشته ظاهر شد؛ از این رو این پرسش بوجود می‌آید که «چی عوامل در فروپاشی و ناکارآمدی نظام جمهوری در افغانستان پسا از کنفرانس بن مؤثر بوده اند؟» در سال‌های اخیر، دموکراسی در تمام جهان رو به افول بوده است وضعیت در افغانستان نیز چندان متفاوت نبود. پیش از هر زمان دیگر در بیست سال گذشته توافق نامه دوحه نه تنها سرنوشت جمهوری سوم ۱۳۸۳ را به آزمایش گذاشت بلکه آنرا به تهدید فروپاشی مواجه کرد.

مطالعه آقای صدر (۱۳۹۹) نشان میدهد که جمهوری سوم ۱۳۸۳ با بحران فکری، هنجاری، ساختاری و کارکردی رو به رو بود. بحران ایده ای جمهوری سوم به معنی فقدان اندیشه ی معنادار بود. در بیست سال جنگ علیه طالبان، نخبه های سیاسی افغانستان نتوانسته بودند دورنمای سیاسی ارایه دهند و مردم را گرد یک ایده بسیج کنند. در مورد «ایده ی افغانستان» کمتر نظریه پردازی شده است. مفهوم جمهوری به ندرت، بر ایده مفاهیم عملی که امیال و آرزو های مردم افغانستان را انعکاس دهد، ترجمه شده بود. مفهوم جمهوری بجای اینکه براساس مباحث پر مایه ی جوهری و صادقانه که او جمهوری را باز تاب دهد، براساس احساسات، رومانتیزم و عوام فریبی بنا شده بود.

از نگاه ساختاری، جمهوری با فقدان باز دارندگی قانون اساسی که عبارت اند از استفاده ی خود سرانه ی قدرت ضعیف شده بود. سه قید قانون اساسی که عبارت اند از تفکیک قوا، نظارت و توازن، ضد اکثریت سالاری و حاکمیت قانون مفقود بودند. در بعد کارکردی، فساد، وابسته سالاری، فرقه گرایی (دار-و-دسته بازی) فقدان شهروندی فعال، جمهوری را در افغانستان ضعیف کرد. در نهایت پایه های هنجاری جمهوری با ایده های غیر لیبرال فقدان فضیلت مدنی، افراطیت، قومگرایی و عوامل خارجی ضعیف شده بود.

چالش های فرا راه جمهوری در افغانستان پیچیده تر و چند بعدی تر از آن است که به بنیادگرایی یک گروه تقلیل داده شود. واضح است که جمهوری، قیمت گزافی در افغانستان پرداخت، به خاطر کسانی که با خشونت با آن مخالفت کردند و کسانی که به آن خیانت کردند. عوامل سیاسی که منجر به فروپاشی نظام جمهوری در پسا کنفرانس بن شد در بعد داخلی و خارجی با روش تحقیق کیفی مورد واکاوی قرار می گیرد.

1. اهمیت و ضرورت تحقیق

بخشی بزرگ از ناهنجاری ها و نابسامانی های سیاسی و اجتماعی در افغانستان با ضعف و ناتوانی نسبی، وثیق پیدا می کند. شواهد تاریخی نشان داده اند که دولت در افغانستان بصورت پیوسته از اعمال حاکمیت تجربی، عاجز بوده و ارایه خدمات و کالای اساسی از قبیل «امنیت، عدالت و رفاه» ناتوان و ضعیف، ظاهر شده است؛ حکومت های بوجود آمده از پروسه بن نیز از این امر مستثنی نبوده و سیاست های حمایتی جامعه بین المللی نیز نتوانستند گسستی در شکنندگی و ضعف دولت در این کشور به وجود آورند، بدین سان بررسی عوامل سیاسی نا کامی و فروپاشی نظام جمهوری در افغانستان پسا کنفرانس بن دارای اهمیت و ضرورت اساسی است.

و همچنین در هر جامعه، حکومت دارای روشی است که در آن با نظم بخشی به خود در صدد حفظ نظم اجتماعی و تامین امنیت می باشد. در این میان دولت ابزار و وسیله این اعمال حاکمیت است، این مسئله که دولت بالاترین نهاد اعمال حاکمیت است هیچگاه در تاریخ افغانستان از قرن شانزدهم وجود نداشته است. در افغانستان دولت نه تنها از تجربه حکومت داری برخوردار نبوده بلکه تبدیلی به یک حکومت ورشکسته نیز شده بود. پس انجام این تحقیق به عنوان فوق و وکاوی عوامل سیاسی که منجر به دولت ناکام و فروپاشیده در افغانستان پسا کنفرانس بن گردیده از اهمیت وافری برای دانشجویان علوم سیاسی و سیاست پژوهان برخوردار است. زیرا به انجام این پژوهش به فهم کلی چگونگی شکلی گیری نظام جمهوری پسا کنفرانس بن که با حمایت جامعه جهانی شکل گرفت و دوباره اینکه چرا نظام (جمهوری سوم) فروپاشید پی خواهند برد.

آن چی که تحقیق حاضر را از دیگر تحقیق ها متمایز می سازد و بر اهمیت آن می افزاید استفاده از روش تحقیق آماری در کنار روش تحقیق کیفی نیز می باشد. که از جنبه کاربردی برخوردار بوده و می توان از آن در جهت نظام مطلوب و مقبول با ریشه های مردمی؛ که در نتیجه به ثبات و توسعه سیاسی منجر می شود استفاده کرده و عوامل که باعث بی ثباتی نظام و آنرا در معرض فروپاشی قرار می دهد شناسایی و در موقع لازم برخورد نموده تا بدین ترتیب، نظام بتواند قوام پیدا نموده و از تبعات منفی ناشی از فروپاشی نظام ها جلوگیری کرد.

2. توضیح مفاهیم اساسی و بنیادی

2.2 الف) جمهوری

اصطلاح نظام سیاسی جمهوری یا جمهوریت نوعی حکومتی است که در آن مسئولین حکومتی موروثی انتخاب نشوند، ریاست کشور با رأی مستقیم یا غیر مستقیم مردم برگزیده شده و دوران تصدی او محدود باشد. تأکیدی اصلی مفهوم جمهوری بر عدم وجود منصب دائمی برای شخص اول مملکت است. جمهوری از نظر مفهوم واژه بیش تر درجاتی از مردم سالاری را نیز در بر دارد. اما، در عین حال، بسیاری از دیکتاتوری های غیر سلطنتی نیز ممکن است به این نام نامیده شوند در نتیجه، حکومت جمهوری تنها معنای حکومت غیر سلطنتی است. به تعریف کلی جمهوری شیوه حکومتی است که بر پایه مردم سالاری (دموکراسی) یا غیر دموکراسی، مرد آن، حق حاکمیت بر سرنوشت اجتماعی خود شان را بطور مستقیم یا غیر مستقیم از طریق زمامدارانی که با رضایت و رأی مستقیم و یا غیر مستقیم به گونه ای که توارث در آن دخالتی نداشته باشد تعیین و آنان نیز اقتدارات معین قانونی خود را در یک مدت محدود و تحت نظارت آنان اعمال می نمایند. امروزه بیشتر دولت های موجود در دنیا نوعی نظام حکومتی جمهوری دارند ولی بدین معنا نیست که بافت و ساختار نظام حکومتی

جمهوری در تمام کشورهای جمهوری یک سان است. ریشه ای لفظ جمهوری، اصطلاحی لاتین «res publica» به معنای «امر عمومی» است که در نوشته های لئوناردو برونو، تاریخ نگار ایتالیایی به معنی امروزی استفاده شد. «توده» و «توده ای» واژه های پارسی سره برای «جمهور» و «جمهوری» است (شفیق، ۱۳۹۹: ۸۱).

ماده اول قانون اساسی افغانستان ۱۳۸۳ بیان میدارد که افغانستان، دولت جمهوری است. بدین سان، افغانستان نظام جمهوری اسلامی را به عنوان شکلی از دولت در مقابل نظام شاهی مشروطه و دولت اسلامی/امارات/خلافت/ولایت برگزید. غیر از افغانستان سه کشور دیگر که عنوان جمهوری اسلامی دارند. ایران، موریتانی و پاکستان هستند تعریف ساده ای که بارونت روبین از جمهوری اسلامی از آرایه میدهد، چنین است: «شکل از دولت که بر مبنای حاکمیت مردمی بنا شده است (و بنابراین یک جمهوری است و نه یک نظام شاهی و امارت)، اما اعمال حاکمیت با قوانین اسلامی تطابق داشته باشد» (صدر، ۱۳۹۹: ۲۷).

2.2 (ب) نظام سیاسی و جمهوری

به طور کلی، نظام سیاسی به عنوان خرده نظام اجتماعی، ناظر بر نوعی از روابط انسانی در چارچوب مجموعه ای از قواعد و هنجار های خاص مربوط به عرصه عمومی زندگی افراد است. به همین ملاحظه، دانشمندان و صاحب نظران در تعریف این مفهوم با حفظ این مؤلفه، بیان های نه چندان متفاوتی ابراز داشته اند، چنانکه «ماکس وبر» نظام سیاسی را اجتماع انسانی میداند که مدعی است کاربرد مشروع زور جسمانی را در داخل سرزمین یعنی در انحصار خود دارد. یا «بلک ستون» آنرا نظام از کنش و واکنش در هر جامعه می خواند که به وسیله آن توضیح های الزام آور یا مقتدرانه اجرا می شود. به بیان دیگر، نظام سیاسی عبارت از هر الگوی پایدار روابط انسانی است که مبتنی بر قانون و قدرت مشروع است و ساختار فراگیر و پیچیده را آرایه میکند که در اثر آن، موجودیت جامعه به مثابه یک ارگانیزم واحد، تحت اداره قدرت سیاسی مرکزی، حفظ می گردد. بنابراین، نظام سیاسی، معلول قدرت سیاسی نه لزوماً مشروع است که در درون آن، احتمال کاربرد قدرت و زور فزینی موجب اطاعت و اجرای فرامین دستگاه حاکمه خواهد بود و براین اساس می توان گفت، نظام سیاسی، سازوکار اعمال قدرت سیاسی و اجرای حاکمیت در قلمرو جغرافیایی معین است. زیرا نظام سیاسی پیوند عمیق و رابطه ای بسیار نزدیک با قدرت سیاسی دارد. به طوریکه با انتهای آن، نظام سیاسی نیز منتفی خواهد بود. در حقیقت نظام سیاسی، قدرت سیاسی و جامعه سیاسی عناصر و مؤلفه هایی هستند که در ارتباط مستقیم با یک دیگر قرار دارد (شفیق، ۱۳۹۹: ۹۰).

3 پیشینه و ادبیات تحقیق

به منظور ارزیابی دقیق تر منابع و فهم کاستی ها و خلأ های موجود که رفع آنها یکی از اهداف اصلی این پژوهش است، ادبیات موجود در سه بخش مجزا بررسی شده اند که در ادامه به مهم ترین موارد آن اشاره می شود:

3. پیشینه تحقیقاتی

3.1 آثار فاقد هرگونه رهیافت نظری و الگوی تحلیلی

بیشترین آثار که به بررسی دولت ناکام در افغانستان پرداخته اند، فاقد هرگونه رهیافت نظری هستند. عزیز آرینفر (۲۰۱۳) در کتاب ریشه های ناکامی و دولت سازی در افغانستان کوشش کرده، تصویری جامعه از شکست برنامه (پروژه) ملت و دولت سازی در افغانستان ارائه داده، عوامل جامعه سیاسی، جامعه گانی شکست دولت را به خوبی تبیین کند اما عدم کار بست رهیافت نظری مناسب با موضوع پژوهش، مانع اتقان و انسجام تحقیق شده است.

محمود با هوش فاردقی (۱۳۹۶) در مقاله «بررسی و تحلیلی روند تکوین دولت سازی در افغانستان و چالش های پیشرو در دوران پسا جنگ سرد» کوشش کرده است، تحلیلی جامع از شکست برنامه دولت سازی در افغانستان ارائه داده، عوامل جامع گانی شکست دولت را به خوبی تبیین کند. در بررسی های وی، عوامل داخلی در بحران افغانستان به طور عمده، این موارد را در بر می گیرد «ترکیب قومی، ترکیب مذهبی، ترکیب زبانی، ترکیب و توزیع فضایی اقوام و جمعیت، قدرت طلبی رهبران گروهها، بی سوادی و کم سوادی مردم، دیدگاه های سیاسی و فقر عمومی» و عوامل خارجی بحران عبارت از «همسایگان، دولت های فرا منطقه ای، قدرت های جهانی و نهادهای بین المللی» اما کتاب از نبود کار بست یک رهیافت نظری مناسب رنج می برد.

توماس جانسون (۱۳۹۷) در کتاب افسانه ای دموکراسی انتخاباتی افغانستان بی نظمی های ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴ به تبعات منفی این انتخابات به ویژه در کتاب فوق اش از پاول میلر دانشمند سیاسی در بخش تحقیقات امنیت ملی شرکت رند، در توضیح اهمیت انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴ می گوید: «اگر افغانها بتوانند انتخابات را به موقع برگزار و فرد نسبتاً صدق و شایسته را در یک روند باز و به اندازه کافی شفاف انتخاب کنند، تا همه طرف ها برای پذیرفتن نتایج انتخابات متقاعد شوند، و اگر آنها بتوانند این کار را در مواجهه با ناامنی، شک و تردید بین المللی و چالش های عظیم تدارکاتی انجام دهند، باعث میشود که افغانها اطراف دولت خود جمع شوند؛ و مذاکرات با طالبان کلید بخورد و حمایت داوم دار حامیان خارجی برای توسعه افغانستان را تضمین کند. اگر آنها نتوانند انتخابات را این گونه برگزار کنند، احتمال تحقق

بدترین پیش بینی ها برای آینده افغانستان مانند فروپاشی سیاسی، چند پارچه گی نیروهای امنیتی و یا حتی جنگ داخلی بسیار بالاتر می‌رود. این کتاب هم خیلی خوب از تبعات منفی ناشی از بحران انتخابات 2014 می‌گوید اما فاقد یک چهارچوب نظری منظم است.

محمد جواد آقا جری (1394) نیز در مقاله نقش بازیگران منطقه ای در فرایند دولت سازی در دوران طالبان و پسا طالبان را بحث نموده اما فاقد مباحث نظری است.

و همچنان آقای اندیشمند (1400) در کتاب فروپاشی و دهازاد عبدالمنان (1400) در مقاله علل فروپاشی حکومت افغانستان در برابر طالبان و احمد خان دولتیار (2020) در مقاله، فاکتور های مجدد به قدرت رسیدن طالبان و آینده افغانستان، به توضیح عوامل فروپاشی، بدون چهارچوب نظری پرداخته اند.

3.2 منابع بهره مند از رهیافت نظری و الگوی نظری

دسته دوم منابع موجود در زمینه دولت ناکام در افغانستان را باید منابع دانست که با بهره مندی از نوعی رهیافت نظری یا الگوی تحلیلی به تبیین پرداخته اند و از این حیث رویکرد آن یک گام، فراتر از رویکرد های پیشین است؛

خلیل اله سردارنیا و سید مهدی حسینی (1393) در مقاله چالش های اجتماعی دولت سازی مدرن در افغانستان کوشیده اند، با روش تبیین علی جامعه شناختی، چالش های دولت مرکزی را از منظر شکاف های اجتماعی تبیین کند؛ مهمترین این چالش ها از نظر نویسندگان عبارت از: بحران شدید و فراگیر هویت، تقابل سنت و تجدد، بحران مشروعیت، غلبه فرهنگ عشیره ای بر فرهنگ مدنی، فقر فرهنگی، فقر اقتصادی و سنتی بودن شدید جامعه؛

حمید هادیان (1388)، در مقاله ضعف ساختاری دولت-ملت سازی در افغانستان: جغرافیا و قومیت، ضعف ساختاری دولت در کشور افغانستان را در چهارچوب روند دولت سازی قابل تأمل میدانند و در این میان عامل جغرافیا را به عنوان یکی از متغیر های مستقل در تشدید ضعف مذکور میدانند. از دید نویسنده، افغانستان دچار بحران جغرافیای قومی است. نیروهای شدید گریز از مرکز به واسطه شرایط جغرافیایی قومی و تنوع قومی-فرهنگی به منازعات مسلحانه با دولت مرکزی و یا با یکدیگر برای کسب حداکثر قدرت پرداخته اند. فقدان اقتدار دولت مرکزی بر تشدید دامنه منازعات مسلحانه قومی افزوده است. وضعیت جغرافیایی کشور، یعنی حایل افغانستان نیز موجب تشدید و تضعیف ساختار دولت مرکزی شده است. و در تعریف و گونه شناسی دولت در افغانستان به ویژه به لحاظ عوارض جغرافیایی و قومیت ها «دولت ضعیف-ملت ضعیف» نام میگیرد. نتیجه آن نیز منازعات مسلحانه قومی و فروپاشی سرزمین و حاکمیت ملی آن کشور بوده است.

اما مهمترین منبع با چهارچوب نظری که بنده به آن دسترسی پیدا کرد و می توان گفت: از جمله مهمترین منبع در خصوص نظام جمهوری سوم افغانستان و اینکه چگونه به جمهوری شریب تبدیل شد از آقای دُکتر عمر صدر (1399) میباشد. از دید آقای صدر جمهوری سوم 1383 با بحران فکری، ساختاری و کارکردی رو به رو بود؛ که آن را به جمهوری شریب مبدل کرد. و علت آن را هم انحراف نخبگان سیاسی و حامیان بین المللی شان، از ارزش ها و اصول جمهوری خواهی مدنی میدانند. و نیز عملکرد نهادی و رفتاری جمهوری سوم افغانستان (1383) را بر اساس چهار ویژگی حاصل از رویکرد فلسفی یعنی قانون اساسی، دموکراسی مناظره ای، فضیلت مدنی و شهروندان فعال بررسی میکند. یافته های تحقیق اش نشان میدهد که نبود بازدارندگی قانون اساسی، نقض تفکیک قوا، نبود دموکراسی مناظره ای و شهروندان فعال، باعث بحران ساختاری، کارکردی و هنجاری شد و در نتیجه جمهوری را به جمهوری شریب مبدل کرد.

در مجموع میتوان گفت آثار یاد شده با برخی از محتویات این مقاله همانندی هایی دارد از لحاظ چهارچوب نظری اما در پژوهش حاضر، عوامل سیاسی مؤثر بر ناکامی و فروپاشی دولت یا نظام جمهوری در افغانستان پسا بن در یک چهارچوب نظری جدید (دولت های ورشکسته و ضعیف) و در رهنمود نظریه مجموع امنیتی پس از 11 سپتامبر واکاوی میشود. و تحقیق حاضر را میتوان نخستین تحقیق با ساختار علمی منظم، در رابطه به موضوع فوق و گامی برای تحقیق های بیشتر از ابعاد مختلف (نه صرفاً سیاسی) برای واکاوی بیشتر آسیب پذیری و بی ثباتی نظام ها و پی ریزی نظام با ثبات و قوام، با ریشه های مردمی؛ در افغانستان دانست.

مبانی نظری

3.3 مفهوم شناسی دولت های شکننده، شاخص ها و عوامل آن

نظریه پردازان و محافل دانشگاهی بین مفاهیمی همچون «دولت های ضعیف و شکننده» و دولت های فروپاشیده تفاوت قائل می شوند، «دولت ضعیف و شکننده یا فرومانده» از ظرفیت لازم برای کنترل و نفوذ در جامعه، تنظیم روابط اجتماعی، استخراج منابع انسانی، مادی و نمادین و تخصیص مقتدرانه منابع برخوردار نیست و ناتوان از برقراری نظم و اعمال اقتدار در جامعه است. دولت ضعیف و شکننده بر خلاف دولت های فروپاشیده، اند و حاکمیت دولت کاملاً از بین نرفته است اما دولت با بحران اقتدار یا تنزل و اضمحلال رو برو است.

در مقابل؛ «دولت های فروپاشیده» دولت هایی هستند که در عمل از بین رفته اند و یک گونه افراطی از دولت ناتوان و به شدت رو به اضمحلال هستند که در آن، خلاء قدرت مرکزی فراگیر سبب سقوط حکومت و حاکمیت چندگانه میشود و مدعیان قدرت در بین اقوام، ملیت ها و مذاهب به اعمال قدرت عریان و نامشروع و جنگ داخلی روی می آورند. سومالی

در اواخر دهه 1980 نمونه از این دولت ها بود. در خویش بینانه ترین شکل، این دولت را بایستی شبه دولت نامید. در این نوع جوامع، دولت عملاً فروپاشیده و کنترلی بر مرزها ندارد، عوامل پیوند دهنده سیاسی، تنظیمی و اجتماعی از بین رفته اند، گرچه بخشی از ساختار دولت وجود دارد ولی در نزد بیشتر اقشار جامعه، فاقد مشروعیت است. هیچ ساختار متمرکز، قدرتمند و فراگیر مشروع برای خدمات عمومی و برقراری نظم وجود ندارد و از مشروعیت بین المللی برخوردار نیست. «بنیاد صلح» هرساله کشورها و حکومتها را بر اساس چند مؤلفه یا شاخصه تحت عنوان «شاخص های دولت شکننده» از نمره 1 تا 120 رتبه بندی میکند، هر چه نمره یا رتبه بالاتر باشد نمایانگر شکنندگی بیشتر آن دولت است؛ این شاخص ها عبارتند از: فشارهای جمیعتی، تعداد و کمیت آوره ها، شکایت گروهی و جمعی، فرار نخبگان، توسعه نابرابر و ناموزون اقتصادی، فقر و رکود اقتصادی، ضعف مشروعیت دولت، خدمات عمومی، حقوق بشر و حقوق شهروندی، نحوه عملکردی نهادهای امنیتی و اجرایی یا همگرایی نخبگان و مداخلات خارجی است.

بر طبق یکی از تعاریف، ویژه گی های دولت های ضعیف و شکننده عبارتند از: توان اجرایی بسیار ضعیف، سطح پایین درآمد های مالی و مالیاتی، ناتوانی در بر آورده کردن تقاضا های جامعه، اداره ضعیف دولت در اعمال اقتدار، ناتوانی در ارائه خدمات کافی و به هنگام به شهروندان و سست شدن آن در میان مردم و دولت ها در عرصه بین المللی، مردم و شهروندان به دلیل ناتوانی در انجام و ظایف و تقاضاها، آن را دولتی شایسته و لایق نمی دانند و چنین دولتی فاقد مشروعیت لازم است. در مشروعیت دولت مدرن صرفاً به ابعاد دموکراتیک و مدنی تمرکز نمیشود و جنبه عملکردی-خدماتی و کارآمدی دولت در ابعاد رفاهی و امنیتی و نحوه تعامل دولت و مردم نیز مورد توجه قرار می گیرد که دولت های شکننده از آن برخوردار نیستند. در دولت های شکننده، نبود مشروعیت به تضعیف ظرفیت عملکردی و خدماتی دولت می انجامد و این پیامد نیز به نوبه خود به تضعیف شدید مشروعیت دولت می انجامد.

دولت های ضعیف و شکننده به دلیل ناتوانی از انجام کارویژه های اساسی در عرصه های گوناگون به ویژه امنیتی و خدمات رسانی، مشروعیت خود را تضعیف کرد و در نهایت از دست میدهند و بسیار شکننده میشوند. در واقع، مشروعیت نمی تواند صرفاً با عملکرد های نمادین و تبلیغاتی حاصل شود. توزیع مقتدرانه و عادلانه خدمات در ابعاد گوناگون، ارتباط محکمی با مشروعیت دولت و استمرار آن دارد. البته در بین تقاضاها، ایجاد امنیت بسیار مهمتر است که دارای ابعاد جمعی، گروهی، فردی، روحی-ذهنی، فیزیکی، داخلی، شغلی، اجتماعی و مانند آن است.

هانتینگتون بر این باور است که جوامع رو به رشد برای جلوگیری از شکنندگی حکومت به سازماندهی و نهادینگی شدید نیاز دارند. از دید وی، مسأله اصلی این کشورها نه آزادی بلکه ایجاد سامان سیاسی مشروع است (هانتینگتون، 1397:16).

هانتینگتون، بحران اقتدار، عدم نهادمندی را به عنوان ویژگی مهم دولت های شکننده میدانند، مهم‌ترین شاخص های دولت های یادشده در جهان سوم را عبارت میداند از: خشونت ها و تنش های فزاینده قومی و مذهبی، حکومت های پلیسی دیکتاتوری شکننده، شورش ها و جنگ های چریکی و داخلی، کودتاهای پی در پی، بی ثباتی سیاسی، بحران اقتدار و ناتوانی دولت در اعمال مؤثر اقتدار و قانون، نبود نهاد های سیاسی، مقتدر در ارتباط با تحقق بخشیدن به مصالح جمعی و امنیت عمومی (همان، 10). پایه های دولت های ضعیف و شکننده، بسیار لرزان و شکننده هستند، این دولت ها از بحران های گوناگونی همچون بحران اقتدار یا ناتوانی از اعمال مؤثر و مقتدرانه زور و سلطه مشروع، بحران کارآمدی، بحران های مالی و اقتصادی و بحران مشروعیت برخوردار هستند (بیزدان فام، 1390: 27). سایر بحران ها عبارتند از: بحران در ایجاد همبستگی و انسجام فکری و فرهنگی و وفاق ارزشی در جامعه، بحران بی نظمی و عدم ایجاد ثبات قاعده مند همراه با پویایی منظم و به دور از خشونت، شکاف در هیأت حاکمه و نخبگان حکومتی، شکاف در بین کنشگران و اقشار در بدنه چند پاره قومی و مذهبی، بحران هویت فزاینده، شکاف های اجتماعی متراکم و دولت ضعیف و نامشروع حاکی از آن هستند که این حکومت ها با بحران های سیستمی مانند بحران های اقتصادی، نفوذ، توزیع و یکپارچگی مواجه هستند. بحران های سیستمی یاد شده به کیان و شاکله جامعه یعنی هویت ملی، انسجام جامعه و مشروعیت حکومت ضربه جدی وارد می کنند و منجر به شکاف دولت و جامعه چند پاره قومی، مذهبی و نژادی، شکنندگی دولت، بی نظمی و در نهایت فروپاشی حکومت می شوند.

در دولت های شکننده و بی ثباتی، نظم سیاسی- اجتماعی به صورت خالص و در شکل مدنی- مدرن و سنتی تحقق نمی یابد بلکه آمیزه ای از عناصر و مؤلفه های مدرن و پیشامدرن است. چنین بستر دورگه و تلفیقی سبب انواع تعارض ها و رویارویی های اجتماعی- سیاسی، بی ثباتی ها، سرگشتگی های هویتی و تعارض هویت مدرن و هویت های پیشامدرن میشود. اگر چنین بستری با روش های تدریجی و نظام مند، همکاری دولت و جامعه و با اراده سیاسی- اجتماعی مؤثر مدیریت نشود و به شکنندگی و حکومت و جامعه و فروپاشی نظم، اقتدار سیاسی و همبستگی اجتماعی می انجامد. از دید هانتینگتون مهم ترین عوامل و ویژگی های عدم نهادمندی، شکنندگی و خشونت در دولت ها شکننده عبارتند از: عدم انطباق پذیری حکومت با تحولات، نیاز ها و پیچیدگی های جامعه و محیط پیرامونی، تخصصی و کارکردی نشدی نهادها، عدم استقلال حکومت از گروه بندی ه و شکاف های اجتماعی، بی توجهی به مصالح جمعی، ضعف جدی دولت در اعمال اقتدار، ناتوانی نخبگان در رفع تعارض های و پیامدهای ناگوار ناشی از شکاف سنت و مدرنیته، رویارویی شدید جریان های نوگرا و سنت گرا، فساد، عدم برقراری مؤثر و توزیع نابرابر مزایا و امتیازات ناشی از نوسازی، گسترش بی اعتمادی فقر فرهنگی، عدم نهادینه شدن فرهنگ و باورهای مدنی، فقر، شکاف طبقاتی شدید و برآورده نشدن انتظارات فزاینده و ناکارآمدی حکومت شکننده (هانتینگتون، 1375: 31-116).

دولت های بسیار شکننده علاوه بر ایجاد بی ثباتی سیاسی و اجتماعی داخلی، در سطح بین المللی نیز میتوانند به ثبات بین المللی آسیب جدی وارد کنند و پناهگاه امنی برای گروه های تروریستی و تروریسم بین الملل باشند لذا این گونه دولت ها معمولاً مورد شناسایی بین المللی قرار نمیگیرند. (سردارنیا و حسینی، 1393: 44-42).

در مجموع، وجود بحران های یاد شده در بستر جامعه چند پاره قومی و مذهبی، بحران هویت فزاینده، شکاف های اجتماعی متراکم و دولت ضعیف و نا مشروع حاکی از آن هستند که این حکومت ها با بحران های سیستمی (مشروعیت، اقتدار هویت) و بحران های زیر سیستمی مانند بحران های اقتصادی، نفوذ، توزیع یکپارچگی مواجه هستند. بحران های سیستمی یاد شده به کیان و شاکله جامعه یعنی هویت ملی، انسجام جامعه و مشروعیت حکومت ضربه جدی وارد می کنند و منجر به شکاف دولت و جامعه چند پاره قومی، مذهبی و نژادی، شکنندگی دولت، بی نظمی و در نهایت فروپاشی حکومت میشوند.

که با توجه به این دولت و نظام افغانستان از زمان آقای کرزی و حکومت وحدت ملی در زمره دولت های شکننده قرار می گیرند و حکومت دور دوم آقای غنی و دور اول نظام امارات اسلامی افغانستان در زمره دولت های فروپاشیده قرار می گیرد.

بر اساس نظریه مجموعه امنیتی، آسیب پذیری دولت ها، به طور تنگاتنگ با دولت های ضعیف و قدرت های کوچک رابطه دارد. ضعف قدرت های کوچک، با توانایی دول دیگر در یک سیستم، به خصوص همسایگان و قدرت های بزرگ به طور عمیق رابطه دارد و اغلب از این واقعیت ناشی میشود که آنها به نسبت کوچک هستند یا به طور ضعیفی سامان یافته اند. نوعی عقب مانده از دولت های و نهاد های بی ثباتی سیاسی (در اینجا افغانستان)، دولت را در معرض پریشانی داخلی و مداخله قرار میدهد (محمدی و دولتشاهی، 1399: 181).

در یک جدول رابطه میان دولت ضعیف و قوی و ملت قوی و ضعیف را نشان میدهیم.

نتیجه: جامعه موازیکی و ظهور یک دولت ضعیف و شکننده	ملت ضعیف	1. دولت قوی
نتیجه: منازعات مسلحانه قومی و فروپاشی سرزمینی و حاکمیت ملی	ملت ضعیف	2. دولت ضعیف
نتیجه: گذار به سوی شرایط صلح آمیز در پی اتحاد و ائتلاف و احزاب	ملت قوی	3. دولت ضعیف
نتیجه: توسعه پایدار	ملت قوی	4. دولت قوی

(هادیان، 1388: 147)

3.4 عوامل تاثیر گذار بر دولت ضعیف

مواردی از جمله در وجود سطوحی بالای از خشونت سیاسی، کشمکش عمده سیاسی در ایدئولوژی سازمان دهنده دولت، فعالیت گروه های افراطی، فقدان هویت انسجام یافته ملی با حضور هویت های ملی رقیب در کشور و فقدان سلسله مراتب روشن و مشهور اقتدار سیاسی عواملی هستند که از سوی بوزان در تعریف و تشخیص یک دولت ضعیف به آنها توجه شده است. بوزان با اذعان بر این حقیقت که هیچ عامل واحدی نمیتواند به تنهایی در تعریف و تبیین اختلاف میان دول ضعیف، قوی کافی باشد. انواع شرایطی را ترسیم می کند که میتوان انتظار داشت در دولت های ضعیف با آنها رو به رو شویم که حضور هر یک باعث بروز تردید در قوی بودن دولت میشود؛ بدین سان، عوامل مؤثر بر ضعف دولت، طیفی و وسیع را در بر میگیرید. در کتاب چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت، مناطق و قدرت ها و مردم، دولت ها و هراس، متغیر های متعددی به عنوان عوامل مؤثر بر ضعف دولت ها ذکر می باشد. در نظریه مجموع امنیتی منطقه ای که در سطح داخلی از منظر جامعه شناسی، آسیب پذیری خاص یک دولت را تحلیل می کند، عوامل تاثیر گذار بر ضعف دولت را به داخلی و خارجی رده بندی میکند؛ در عوامل داخلی، به همسویی میان دولت و ملت توجه می کند و از این طریق به واکاوی ارتباط میان ساخت اجتماعی و سیاسی کشورها می پردازد، شکاف های اجتماعی و به تعبیر بوزان، فقدان انسجام اجتماعی در شکل گیری وضعیت شکننده و دولت ضعیف، بسیار تاثیرگذار بوده است چون چنین دولت هایی، منبع تهدید داخلی منطقه ای و جهانی به شمار می آیند، زمینه ساز ورود قدرت های خارجی در مسائل داخلی کشورهای ضعیف هستند. کاربست دولت ضعیف و تبیین عوامل مؤثر بر آن در افغانستان، این امکان را فراهم می سازد تا از منظر جامعه شناسی سیاسی به واکاوی زمینه ها و عوامل مؤثر بر دولت ضعیف بپردازیم.

بر اساس نظریه (تنوری) دولت ضعیف در نظریه مجموعه امنیتی منطقه ای، دولت در افغانستان بسیار ضعیف و شکننده و دارای مجموعه عوامل جامعه شناختی است که در نظریه مجموعه امنیتی منطقه ای برای تبیین دولت ضعیف، مشخص شده است؛ در این کشور شکل گیری دولت بر اساس قوم گرایی و نه ناسیونالیسم سیاسی است؛ افزون بر آن موجود فساد دولتی، ناکارآمدی و بحران مشروعیت، اقتصاد ضعیف و بنیادگرایی از عوامل ضعف و ناکامی دولت در این کشور بوده اند (محمدی و دولت‌شاهی، 1397: 182)

نظام جمهوری افغانستان به عنوان شکلی از دولت یک جمهوری شریر و بی مسمی بود. جمهوری شریر و بی مسمی به جمهوری اطلاق میشود که با رفتارها و انحراف نخبگان سیاسی و حامیان بین المللی شان، از ارزش ها و اصول جمهوری مدنی منحرف شده باشد. اصطلاح «جمهوری» به منظور تحکیم قدرت و منافع کوتاه مدت انتخابات مورد سوء استفاده قرار گرفت.

عملکرد نهادی و رفتاری جمهوری سوم افغانستان (1383) را بر اساس چهار ویژگی حاصل از رویکرد فلسفی یعنی بازدارندگی قانون اساسی، دموکراسی مناظره ای، فضیلت مدنی و شهروندی فعال بررسی میکند. نبود بازدارندگی قانون اساسی، نقض تفکیک قوا، نبود دموکراسی مناظره ای و شهروندی فعال، باعث بحران ساختاری، کارکردی و هنجاری شد و در نتیجه، جمهوری را به جمهوری شریک مبدل کرد. آن را به فروپاشی راهی کرد (صدر، 1399: 55).

4. روش شناسی تحقیق

4.1 در بخش کیفی

پژوهش حاضر از لحاظ هدف بنیادی (نظری و کیفی) و کاربردی، از نظر ماهیت این بخش تحقیق «توصیفی-تحلیلی» است. در گردآوری اطلاعات از منابع کتابخانه ای و سایت های معتبر اینترنتی به زبان فارسی (دري) بهره گرفته شده است؛ بدین ترتیب، جامعه تحقیق، در این بخش بر جامعه متنی مشتمل است. از دید قلمرو زمانی نقطه عزیمت این تحقیق، دولت های تشکیل یافته پس از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ مدنظر اند. از نظر مکانی، موضوع محوری، افغانستان است با این حال، این دولت به به دلیل تسری بحران به منطقه و جهان که ویژگی های دولت های ناکام و فروپاشیده محسوب میشود، بین المللی هم شده است. از نظر قلمروی موضوعی، تحقیق حاضر، بر واکاوی و مطالعه عوامل سیاسی ناکامی دولت در افغانستان متمرکز است. از لحاظ نظری، تلاش بر آن است که متغیر وابسته (ناکامی و فروپاشی نظام جمهوری در افغانستان پسا بن) پیوند داده شود.

4.2 بخش کمی

تحقیق حاضر از نظر هدف کاربردی و بنیادی (تجربی و نظری) از حیث روش توصیفی از نوع «پس از وقوع» می باشد.

جامعه آماری این تحقیق

جامعه آماری این تحقیق تمام فعالین مدنی-سیاسی و اساتید دانشگاه ها می باشد. که در عوامل سیاسی فروپاشی نظام جمهوری پسا پروسه بن یک دید و معلومات سیاسی و علمی داشتند.

نمونه آماری

به منظور گردآوری داده های مورد نیاز درباره افراد جامعه میتوان یکی از روش های زیر را انتخاب و بکار برد:

الف) گردآوری داده ها از همه افراد جامعه (سرشماری)

ب) گردآوری داده ها از طریق نمونه گیری (اسدا شمس، ۴۳-۱۳۹۳:۴۵). در نمونه، معمولاً گروهی از افراد جامعه مورد نظر است که معرف جامعه بود، تحقیق بنده نیز 100 فعال مدنی-سیاسی و 200 اساتید دانشگاه را از میان صدها فعال و اساتید این دو طبقه تحت پوشش قرارداد است، روش نمونه گیری غیر تصادفی از نوع نمونه گیری در دسترس است. که 100 نفر فعال مدنی-سیاسی و 200 اساتید دانشگاه را در برگرفت.

ابزار جامعه آوری داده های تحقیق

برای جمع آوری اطلاعات از نمونه آماری و به منظور آزمون فرضیه های تنظیم شده (از بعد کمی) تحقیق حاضر از پرسشنامه ای بسته که با توجه به متغیرهای تحقیق و عملیاتی نمودن آنها تنظیم شده استفاده گردیده است. پرسشنامه تحقیق متشکل از دو دسته سوال است. دسته اول به منظور تعیین و مشخص شدن مشخصات نمونه آماری از لحاظ جنسیت، تحصیلات، شغل و سن اشتراک کنندگان پرسشنامه بود، و دسته دوم به منظور آزمون فرضیه های تحقیق حاضر (از بعد کمی) در دو بخش اول شامل سوالات مربوط به عوامل سیاسی داخلی فروپاشی نظام جمهوری پسا کنفرانس بن است. که شامل 12 سوال پنج گزینه ای به شکل فیصدی تنظیم شده. بخش دوم سوالات مربوط به عوامل فیزیکی فروپاشی نظام جمهوری در افغانستان پسا بن در قالب چهار سوال پنج گزینه ای از نوع فیصدی میباشد.

مقایس های پرسشنامه

پرسشنامه که برای جمع آوری داده های پژوهش حاضر به کار رفته است از نوع بسته، خود ساخته ای محقق و پرسشنامه خودایفا می باشد همچنین از حدود ۳۰۰ پرسشنامه ۱۰۰ آن به شکل حضوری در اختیار پاسخ دهندگان قرار گرفت و 200 دیگر به شکل پرسشنامه الکترونیکی جهت سهولت دسترسی به فعالان مدنی-سیاسی و اساتید دانشگاه ها؛ پرسشنامه الکترونیکی در "گوگل فورم" تهیه و ترتیب شده بود.

مقیاس البته ای داده های مربوط به پرسشنامه پاسخگویی به شکل فیصدی بوده که صفر فیصد به مفهوم هیچ نقش نداشته، ۲۵ فیصد نقش کم داشته، ۵۰ فیصد نقش متوسط داشته، 75 فیصد نقش بیشتر داشته و ۱۰۰ فیصد نقش مطلق داشته است.

روایی و پایایی تحقیق

در این تحقیق برای تعیین روایی یا اعتبار ابزار جمع آوری اطلاعات از روایی عادی یا فوری استفاده گردیده. بدین ترتیب که پرسشنامه اولیه تنظیم شده در اختیار اسناد راهنمایی (پوهنیار نصرت الله اکبری) پوهنځی حقوق و علوم سیاسی

دیپارتمنت اداره و دیپلوماسی قرار گرفت تا در رابطه با اینکه سوالات مطرح شده آنچه را که مدنظر است، اندازه گیری میکند یا خیر؟ پس از اظهار نظر استاد معزز راهنما، در پرسشنامه ها تغییرات لازم در سوالات، به وجود آمد.

روش تجزیه و تحلیل داده ها

این بخش شامل تجزیه و تحلیل اطلاعات است که طی آن باید پرسش ها و فرضیه مطرح شده در بخش اول مورد بررسی قرار گیرد. یافته تحقیق در این پژوهش در محور تحلیل توصیفی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. و داده ها فراوانی متغیرهای دیموگرافیک و متغیرهای اصلی تحقیق محاسبه شده است تا وضعیت در امور توصیف گردد. و برای نمایش و نشان دادن نتایج کار معمولاً از جدول توزیع فراوانی بر اساس تعداد موارد مطلق و نسبی، در صد ستونی استفاده میشود. در بخش دوم (کیفی) آزمون فرضیه تحقیق، در دو محور کلی انجام شده است: در بخش نظری (تئوریک)، به تقریر و باز خوانی دولت و فروپاشی نظام جمهوری پسا بن را در افغانستان واکاوی میکند.

5 تجزیه و تحلیل داده های آماری

در این مبحث داده هایی که از طریق پرسشنامه بدست آمده در بخش اول برای توصیف پاسخ های به سوالات نمونه آماری از جدول های توزیع فراوانی در صدد پاسخ های مربوط به سوالات استفاده شده و برای نشان داده های آماری سوالات عمومی به صورت منسجم، از نمونه دار های ستونی استفاده گردیده است. (کیفی)

گزینه های پاسخ پرسشنامه از روش کتابخانه ای نیز استفاده شده است. طوری که در این بخش عوامل سیاسی ناکامی و فروپاشی نظام جمهوری پسا بن، نخست در بعد داخلی و پس در بعد خارجی موارد تجزیه و تحلیل قرار میگردد.

5.1 بخش اول توصیف آماری جمعیت نمونه:

الف) جنسیت

مرد زن

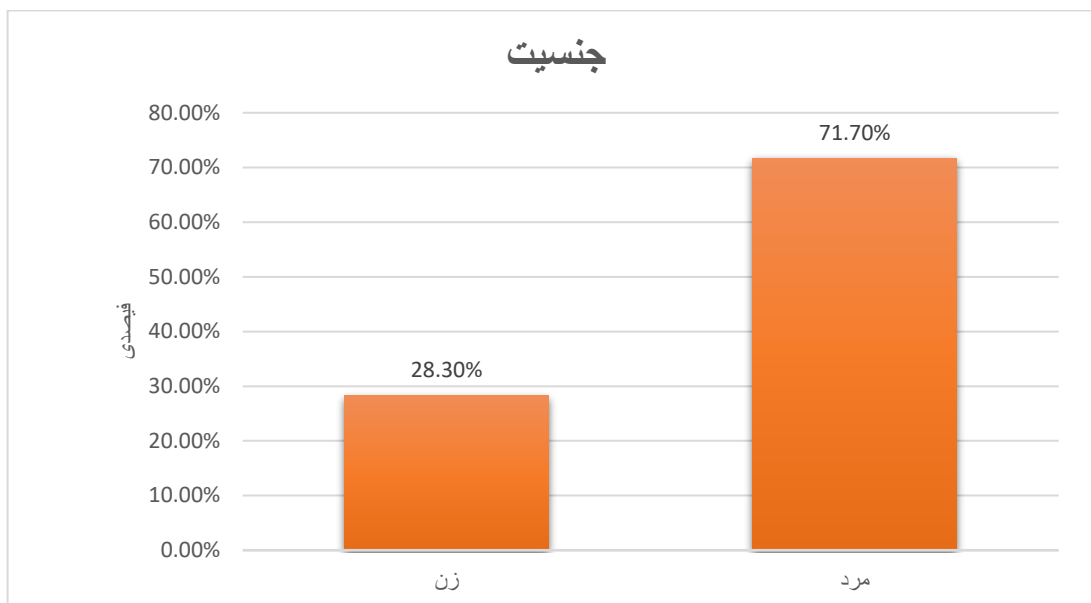
پاسخ های بدست آمده از پرسش های جمع آوری شده، برای سوال فوق بصورت جدول شماره 4-1-1 می باشد:

جدول 1-5: توزیع فراوانی پاسخ گویان بر حسب جنسیت

جمع	بدون پاسخ	زن	مرد	نوع پاسخ کمیت پاسخ فراوانی
300	0	85	215	

در صد	71/7	28/3	0	100
-------	------	------	---	-----

نمودار 5-1: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال جنسیت



چنانچه از نتایج بر می آید اکثریت پاسخگویان (71/7 فیصد) مرد هستند و (28/3 فیصد) را زنان شامل می شوند.

5.2 . سن:

سنین پاسخ گویان به اختیار خود پاسخ دهندگان بود طوریکه، بیشتر در بین بیست تا شصت رده ای سنی در نوسان بود.

5.3 . سطح تحصیلات:

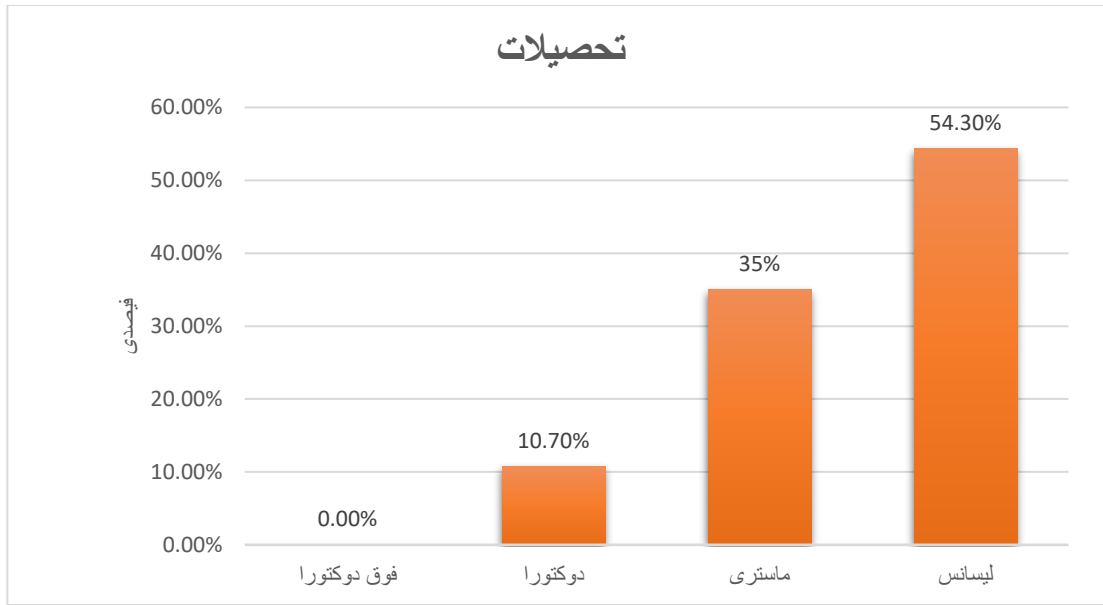
لیسانس ماستری دکتری فوق دوکترا

پاسخ های بدست آمده از پرسش نامه های جمع آوری شده، برای سوال فوق بصورت جدول شماره 4-1-3 می باشد:

جدول: 5-3: توزیع فراوانی پاسخ گویان بر حسب سطح تحصیلات

جمع	فوق دوکتوا	دوکتورا	ماستری	لیسانس	نوع پاسخ کمیت پاسخ
300	0	32	105	163	فراوانی
100	0	10.7	35	54.3	در صد

نمودار 5-3: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال تحصیلات



چنانچه از نتایج برمی آید اکثریت پاسخگویان (54.3 درصد) در مقطع تحصیلی لیسانس قرار دارند 35% تحصیلات شان در سطح ماستری 32 نفر (10.7درصد) تحصیلات شان دوکتورا و در نهایت پاسخ دهنده فوق دوکتورا وجود نداشت.

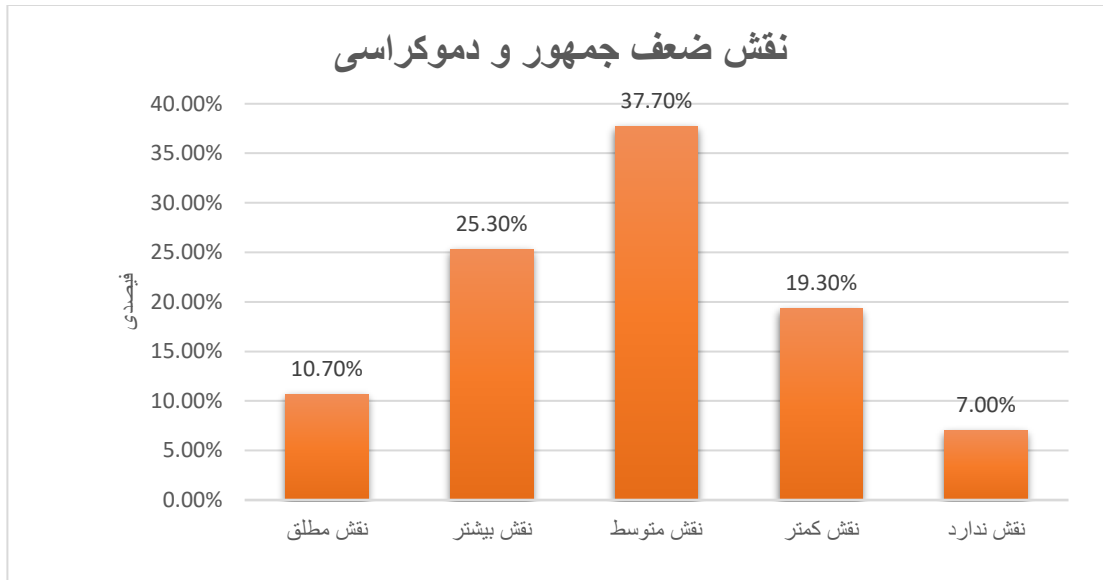
5.4 . شغل:

از میان 300 نفر پاسخ دهنده گان ، 200 نفر آن اساتید دانشگاه و 100 نفر آن فعالان مدنی و سیاسی بودند.

5.5. توصیف متغیرهای تحقیق با استفاده از روش آمیخته ای با در نظر داشت پرسشهای پرسشنامه

5.6. ضعف جمهوری و دموکراسی؛ به عنوان عامل فروپاشی

نمودار 5.6: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال نقش ضعف جمهوری و دموکراسی



علت انتخاب این فیصدی را میتوان در دو بعد بیان کرد:

5.6. ضعف جمهوری

در نظریه مدرن سیاسی، جمهوری شکلی از دولت است و در مقابل انگاره ی حکومت سلطنتی به کار میرود. اما آنچه ما داشتیم جمهوری شریر و بی مسمی بود. جمهوری شریر و بی مسمی به جمهوری اطلاق میشود که با رفتار ها و انحراف نخبگان سیاسی و حامیان بین المللی شان، از ارزش ها و اصول جمهوری خواهی مدنی منحرف شده باشد. اصطلاح «جمهوری» به منظور تحکیم قدرت سیاسی و منافع کوتاه مدت انتخابات مورد سوء استفاده قرار گرفت.

در سال های اخیر، دموکراسی در تمام جهان رو به افول است و وضعیت در افغانستان نیز چندان متفاوت نبود. بیش از هر زمانی در 20 سال گذشته، توافقنامه دوحه، جمهوری سوم 1383 را به آزمایش گذاشت. بحران ایده ای جمهوری سوم به معنی فقدان اندیشه معنادار بود. در 20 سال جنگ علیه امارت اسلامی، نخبه های سیاسی افغانستان نتوانسته بودند دورنمای سیاسی ارایه دهند و مردم را گرد یک ایده بسیج کنند. «ایده افغانستان» کمتر نظریه پردازی شده بود. «ایده افغانستان» باید اساساً به این سوال پاسخ دهد که افغانستان را به اساس چه ارزش هایی باید تعریف کرد؟ مفهوم جمهوری به ندرت به ایده و مفاهیم علمی که امیال و آرزو های مردم افغانستان را انعکاس دهد، ترجمه شده بود. مفهوم جمهوری به جای اینکه بر اساس مباحث پرمایه، جوهری و صادقانه که روح جمهوری را بازتاب دهد، بنا شده باشد. بر اساس احساسات، رومانیترم و عوام فریبی بنا شده بود.

از نگاه ساختاری، جمهوری با فقدان بازدارندگی قانون اساسی برای نظارت از استفاده خود سرانه قدرت ضعیف شده بود. سه قید قانون اساسی که عبارت اند از تفکیک قوا نظارت و توازن، ضد اکثریت سالاری و حاکمیت قانون، مفقود بودند. در بعد کاربردی، فساد وابسته سالاری، فرقه گرایی (دار-و-دسته بازی) فقدان شهروند فعال، جمهوری را در افغانستان ضعیف می کرد. در نهایت پایه های هنجاری جمهوری با ایده های غیر لیبرال، فقدان فضیلت مدنی، افراطیت و قوم گرایی ضعیف شده بود و همچنان حضور و مداخله گسترده جامعه بین المللی نورم حاکمیت جمهوری را ضعیف کرده بود، این پژوهش نشان میدهد. جمهوری نه تنها با تهدید وجودی از سوی متعصبین و بنیاد گرایانی رو به رو بود؛ بل نخبگان قوم گرا، گروه گرا و عوام فریب درون و بیرون نظام که به کمک و حمایت جامعه جهانی دولت را فاسد کرده. در انتخابات تقلب می کردند نیز تهدیدی برای جمهوری به شمار میرفتند، از قضا همین نخبگان سیاسی فاسد، که ادعای مالکیت بر جمهوری داشتند و مسؤولیت شکست جمهوری را به گردن طالبان و جنگ جاری می انداختند. با این حال به جای حفاظت از جمهوری به عنوان غایت مطلوب، آنها از جمهوری به نفع خود سو، استفاده کردند. چاش های فرا را جمهوری در افغانستان پیچیده تر و چند بعدی تر از آن است که به بنیادگرایی مذهبی یک گروه تقلیل داده شود. واضح است که جمهوری قیمت گزافی در افغانستان پرداخت، به خاطر کسانی که به خشونت با آن مخالفت کردند و کسانی که به آن خیانت کردند.

در اخیر در جامعه درگیر جنگ، محرک های متعددی برای فروپاشی سیاسی وجود دارد. تا آن جا که به یک جمهوری مربوط میشود، به قول مائوریزیو ویرولی، تهدید اصلی در برابر یک جمهوری دموکراتیک؛ فرقه گرایی (دار-و-دسته بازی)، رهبران عوام فریب و پول است. ویرولی دار-و-دسته بازی را نظامی تعریف می کند که «گروه هایی از مردان وفادار به رهبر واحد، فرقه هایی را ساخته اند که هدف اصلی آن او کسب مزیت و امتیاز است» (صدر، 1399: 75).

5.6. ضعف موکراسی

ساده ترین تعریف از دموکراسی، حکومت به وسیله مردم است (نجفی، 1399: 69)؛ از دید برخی دموکراسی بهترین شیوه برای ایجاد یک زنده گی همراه با صلح و تسامح در بین گروه های متمایز و مختلف میباشد (شیخ نشین و ارسلان قربانی، 1394: 33). هر چند با گذشت چهار موج دموکراسی، در افغانستان این امر محقق نشد؛ پس از فاصله طولانی 40 ساله رژیم کمونیستی، دولت اسلامی مجاهدین، امارات اسلامی دوره اول و جنگ داخلی افغانستان، بار دیگر نظام دموکراتیک را پس از سال 1380 برگزید. با وجود انتخابات مشکل دار و پر تقلب، افغانستان از رسانه های آزاد، حق بیان مخالف و جامعه مدنی در حال تکامل برخوردار شده بود. این دوره میتواند چهارمین موج دموکراسی سازی افغانستان نام بگیرد، ناراضیتی رو به رشدی از رفتار دولت وجود داشت. دولت ضعیف، جنگ سالاری و تروریسم، نخبگان سیاسی خود محور و خود خواه و

نظام متمرکزی که همه تأثیر نظرات مردم عادی را در سطوح کشوری و محلی محدود کرده بود. باعث ناراضیتی شده بود. ظهور «مرد قدرتمند» چالشی دیگری را رو به روی جمهوری قرار داده بود. توافق نامه بن پایه های آنچه را که «دموکراسی پس از جنگ داخلی» نامیده میشود را گذشت. لئونار وانتچیکن (2004) خصوصیات را برای این نوع دموکراسی سازی برشمرده و می نویسد که دموکراسی سازی پس از جنگ داخلی از علاقه به نظم سیاسی ریشه میگیرد، نه از اصل نمایندگی مردمی و پاسخگویی. گرچه این ادعاها متناقض به نظر می رسند، هدف دموکراسی پس از جنگ، خاتمه جنگ و بی نظمی و جلوگیری از بازگشت نخبگان به جنگ است. برخلاف گذار از استبداد به دموکراسی، در واقع دموکراسی در مورد اخیر نتیجه قرار داد صلح است، نه نتیجه مبارزات جنبش های اجتماعی، در این صورت دموکراسی پاسخ نهادی برای ختم جنگ و خشونت سیاسی است.

اگر چه وانتچیکن در مورد افغانستان سخنی نمی گوید، اما واضح است که مصداقی از نظریه اوست. این توافق تلاشی برای بازسازی قرارداد اجتماعی میان طرف های درگیر در کشمکش بود؛ این روند با درگیر شدن دولت ها و سازمان های بین المللی زیادی ادامه یافت (صدر، 1399: 52-54).

از نظر پتیت، بعد دوم جمهوری، دموکراسی مناظره ای است. برعکس دموکراسی رضایت محور، دموکراسی مناظره تنها بر مبنی انتخابات استوار نیست؛ بل بر مبنای تصامیم مبتنی بر مناظره و مهار و نظارت دموکراتیک، و اعتماد میان دولت و شهروندان استوار است. همان طور که بحث شد. دموکراسی پس از 1380 در افغانستان زاییده «روند دموکراسی سازی بین المللی» است. که به جای پرورش دموکراسی مناظره ای، دموکراسی ریاستی را پرورش داده، طوری که قوه قضائیه و مقننه به شدت در حاشیه بوده اند. در دوره تصدی غنی، اثبات عدم توانایی قوه قضائیه حتی به صورت حداقلی در نمایش موجودیت خود، نیازی به مدرک ندارد. اما این را نیز میدانیم که قوه قضائیه و شورای ملی هر دو در فساد غرق بودند. بر علاوه به عوض اعتماد، مبنی این حکومت بیشتر به تولید رضایت بوده است. برای ایجاد تصنعی رضایت، این دموکراسی ریاستی، نهادی های سنتی مانند مجالس سنتی یا جرگه ها را گاه و نگاه برگزار می کرد. جرگه در اصل یک نهاد قبیله ای یا روستایی سنتی و عرفی بود؛ البته جرگه ها مکانیزم دست کاری برای لاپوشانی تصمیمات ناموفق سیاسی بوده اند و از معیار های که پتیت برای دموکراسی مناظره ای بیان میکند، برخوردار نیست: (1) وجود اساس برای مناظره؛ (2) وجود صدا برای مناظره؛ و (3) وجود یک فورم برای مناظره، تصمیم گیری در جرگه معمولاً نوعی تصمیم گیری مبتنی بر چانه زنی است. منافع و ایده ها معمولاً از قبل تعریف و توسط دولت دست کاری می شوند. روند اجرای جرگه ها بر مبنای محروم کردن گروه های مخالف از فرایند مشورت و تصمیم گیری بود. نحوه بیرون انداختن بلقیس روشن از جرگه مشورتی صلح 1399 یکی از بهترین این پدیده است و سرانجام همان طور که جرگه بر اجماع تأکید دارد، جای اعتراض و تضاد کمتری باقی می ماند.

منتقدین میگویند، دموکراسی مدل مناسبی برای دولت های پس از جنگ نیست؛ چون این دموکراسی هویت ها میراث زمان جنگ را سیاسی کرده و مشروعیت میدهد و زیر ساخت های نهادی لازم برای حکومت داری را ندارند، محرک ها و شیوه های توزیع قدرت در جوامع جنگ زده از محرک ها و شیوه های توزیع قدرت در جوامع صلح آمیز متفاوت هستند. نبود دولت مؤثر و نظم سیاسی حداقلی به عنوان پیش فرض های دموکراسی این جوامع را آسیب پذیر میکند. بنابر این نباید فقط بر توانمند سازی افراد و شهروندان برای این که آزادی ها و حقوق شان را استیفا کنند، تأکید کرد، بل باید بر بازسازی سازوکار دولت کوشید تا نهاد های سیاسی و نظم برقرار شوند. در غیر آن دموکراسی سازی شتابزده تأثیر معکوس خواهد داشت. آن چه را که ولکر بوگی و دیگران در مورد تیمور شرقی بیان داشتند. در مورد افغانستان نیز صدق میکند: تلاش برای معرفی سریع هنجار و ساختارهای حکومت داری لیبرال بدون توجه به این که چگونه آن ها به ارزش های عرفی محلی می آمیزند باعث از بین رفتن نهادها و ارزش های فرهنگی که در ایجاد نظم نقش دارند...در نتیجه دموکراسی به معنی تضاد میان نخبگان سیاسی و تحمیل ارزش ها از بالا دانسته شد.

البته دموکراسی سازی پس از 1380 بخشی از تلاش های حداکثری صلح سازی لیبرال به منظور حکومت داری خوب، انکشاف بازار و آزادی اقتصادی بود. افغانستان به ترکیبی از دموکراسی سازی، بازسازی جامعه و دولت تبدیل شد. مطابق آنچه نیل رابینسون می گوید، دست یابی به دموکراسی هم زمان با دولت سازی و انکشاف بازار ناممکن است، او میگوید: توسعه دولت، توسعه دموکراتیک و بازار به طور تاریخی با توسعه غیر هم زمان این ها تسهیل شده است، وقتی این فرایند ها با هم پیش میروند، این خطر وجود دارد که تصمیم گیری روی یکی، بر دیگر فرایندها اثر مخرب داشته باشد. تصمیم گیری در مورد بازار ممکن است توسعه دموکراسی را کاهش دهد؛ چون ممکن است تصمیم گیری ها در مورد تخصیص دارایی ها، تعادل اجتماعی قدرت را برهم بزند. تصمیم گیری در مورد پایگاه اجتماعی دولت، ممکن است دموکراسی را از شکل بیندازد؛ چون این تصمیم بر شهروندی حقوق مشارکت مؤثر است و ممکن است بیش از این که شهروندی سراسری ایجاد کند، جدایی به بار بیاورد. تصمیم گیری در مورد نهادهای دموکراتیک ممکن است عوام فریبی ضد بازار به وجود بیاورد یا اکثریتی ایجاد کند که با نهاد های حمایت بازار مثل حق مالکیت مخالف اند.

متأسفانه افغانستان همین مسیر را پیش گرفته بود. رقابت تکنوکرات غیرلیبرال از غرب برگشته، این سه فرایند را هم به راه انداختند. در حالی که نهاد های اساسی و اصلی دولت وجود نداشتند، آن ها برای بازار آزاد، خصوصی سازی و آزاد سازی تلاش کردند. این کار به شکست هر فرایند انجامید. برای این که دموکراسی تحمیلی را پوشش «وطنی» بدهند، نسخه باز بینی شده قانون اساسی 1343 به عنوان قانون اساسی نو پذیرفته شد. در حالی که افق آزادی ها و اختیارات گسترده

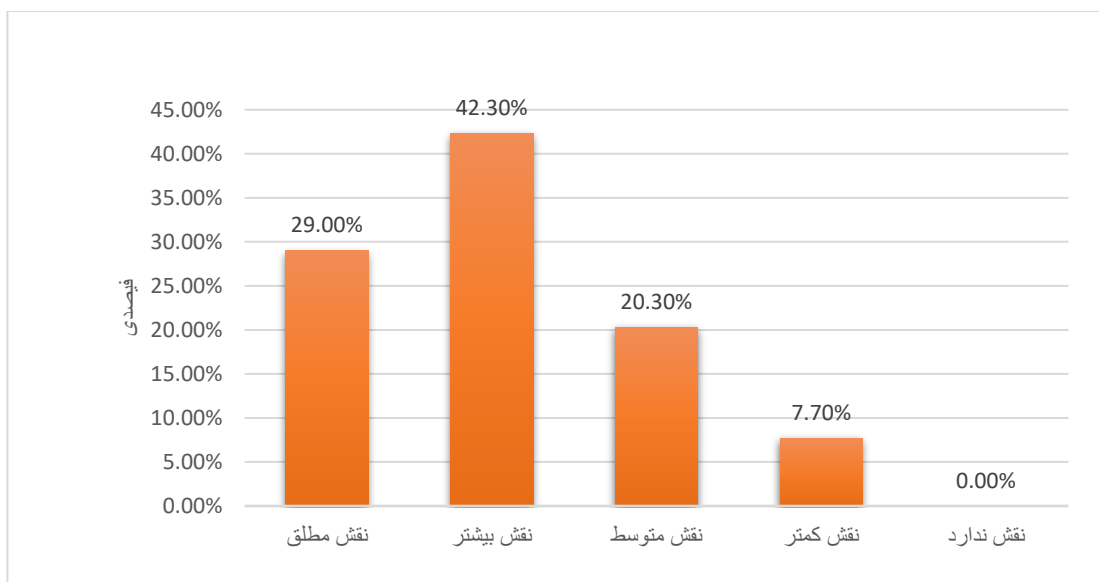
شد، چالش های زیادی مسیر گذار آرام به دموکراسی را پیچیده کردند. یکی از این چالش ها استقرار یک نظام ریاستی به شدت متمرکز بود که دموکراسی محلی را نادیده گرفت. چالش دوم برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه بود. هیچ کدام از چندین انتخاباتی که پس از 1380 برگزار شد، آزاد و منصفانه نبود و این مسأله، اعتماد شهروندان به نهادهای انتخاباتی را ضعیف ساخت. چنان که نوح کوبورن و آنالارسون در مورد انتخابات های گذاشته افغانستان میگویند: «انتخابات به هیچ وجه به ثبات کمک نکرده بود». به جای اینکه انتخابات در افغانستان راهکاری برای نمایندگی دموکراتیک و پاسخگویی باشد، طوری برگزار شده بود که روابط قدرت، وابسته سالاری (قدرت کارگماری و یا پرورندگی) و قیمومیت را تقویت کرده بود (همان، 66).

اشتباهات که بگوییم دموکراسی افغانستان حالا در سر درگرمی است؛ چون دموکراسی افغانستان از آغاز در سر درگرمی بوده است (نجفی، 1399: 77-84). در عوض بهتر است بگوییم بعد از بیست سال «در فرایند دموکراسی سازی بین المللی»، نخبگان سیاسی غیر لیبرال باعث شکست دموکراسی در افغانستان شدند. افغانستان مانند بنگلادش، نپال و پاکستان همیشه بین استبداد و دموکراسی در نوسان بوده است. تولد دوباره شورش تندروهای مذهبی که مانع قوام نهادهای دولتی و دموکراتیک میشوند، بیشتر محصول فساد فرایند دموکراسی سازی بود تا واکنشی در برابر دموکراسی.

در حالی که به گفته پتیت، دولت برای اطمینان از عدم سلطه یک گروه بر دیگران ایجاد شده است؛ در افغانستان دولت با دخالت خود سرانه و اعمال قدرت، به عامل سلطه تبدیل شده بود. این امر نشانه ای از بحران ساختاری و کارکردی جمهوری در افغانستان بود (صدر، 1399: 67). همچنین با توجه به دو دهه بحران دموکراسی ناموفق با رویکرد انجمنی و انتخابات های پرتقلب با فساد گسترده که نقش در فروپاشی داشت. میشد با انتخاب دموکراسی، با رویکرد همگرایی و مناظره (نه رضایت محور) افغانستان را در جهت ثبات سیاسی و نهادینه سازی دموکراسی سوق میدادیم (نجفی، 1399: 85).

5.7. نقش فساد و تبعیض در ادارت حکومتی

نمودار 5.7: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال نقش فساد و تبعیض در ادارت حکومتی؛



علت انتخاب این فیصدی را از سوی پاسخگویان به شرح ذیل میتوان بیان نمود

شبکه عدالت مالیاتی پیشنهاد کرده است، فساد در ارتباط با اعتماد نهادی تعریف شود؛ بدین ترتیب، فساد «فعالیتی است که اعتماد عمومی به سلامت قانون ها، نظام ها و نهادهای حاکم بر جامعه را تضعیف میکند» (فاضلی و جلیلی، 1396: 192). و همچنین نکن به این عقیده است که تبعیض و بی عدالتی از سوی دولت در حق مردم بر اعتماد تعمیم یافته تأثیر منفی میگذارد (همان: 196).

از سال 2001 تا 2021، میلیارد ها دلار از سوی جامعه جهانی به افغانستان سرازیر شد. ده ها اداره، ظاهراً در راستای مبارزه با فساد اداری، در دوره حاکمیت (کرزی و غنی) تأسیس شد، ولی افغانستان همچنان در صدر فاسدترین کشور های جهان باقی ماند «سازمان شفافیت بین المللی» در سال 2020 میلادی، 180 کشور جهان را از لحاظ فساد رده بندی کرد که افغانستان در جایگاه 165 قرار گرفت.

میلیارد ها دلار که به نام بازسازی و ساخت و ساز ویرانه های این کشور سرازیر شد، از سوی کرزی و خانواده اش از یک سوء و باند های مافیایی، شرکای سیاسی داخلی و خارجی اش از سوی دیگر، به غارت برده شد و هیچ کسی هم نبود که از آن دلیل حیف و میل شدن این همه پول های باد آورده غربی را بپرسد.¹

¹ خبرگذاری تسنیم، «حامد کرزی پر در آمد ترین سیاستمدار جهان» 19 فروردین 1395، مشاهده در تاریخ 18 آذرماه 1400، از tasnim. Com.

در ابتدای شکل گیری دولت کرزی در 2001² همه به فکر زراندوزی بودند؛ از تکنوکرات های وارد شده از غرب تا رهبران جهادی، یکی با ابزار های مدرن کامپیوتر در فکر پر کردن جیب خود بوده و دیگری با روش سنتی و کلاسیک، قطعاً آمریکایی ها هم برای اینکه به راحتی بتوانند اهدافشان را دنبال کنند، میلیون ها دلار را در اختیار کرزی گذاشتند تا با آن رهبران جهادی را نیز به فساد بکشاند.

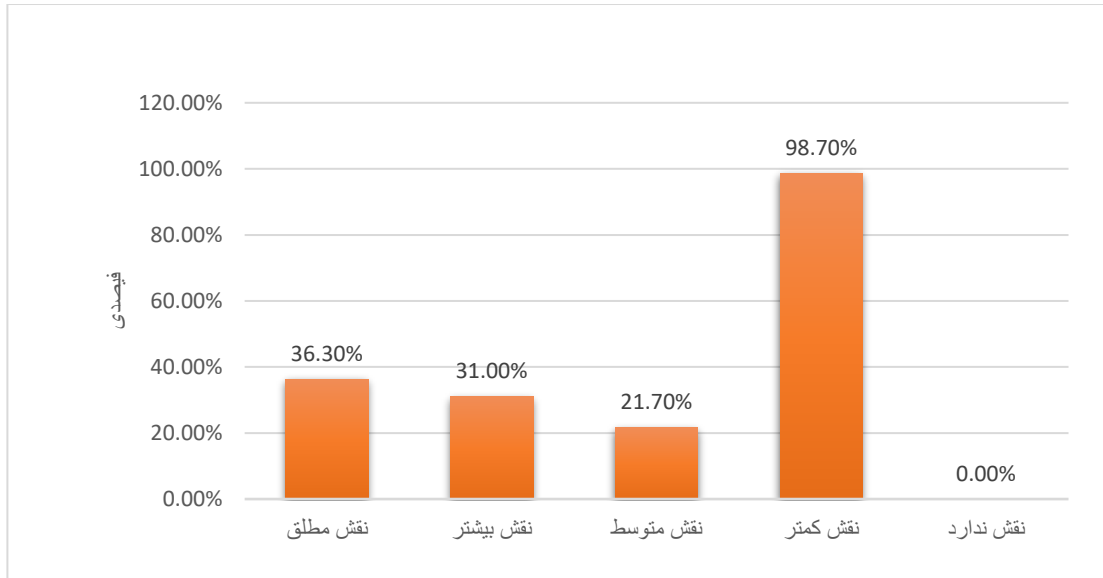
حامیان غربی افغانستان هم نتوانستند از این کاروان عقب بمانند آنان وقتی دیدند که در افغانستان از تکنوکرات های وارد شده تا سیاستمداران سنتی همه به فکر پر کردن جیب هایشان هستند، دست به فساد زده و پول های کمک شده به این کشور را دوباره با خود بردند(دولت یار، 2020: 439). این وضعیت ناگوار باعث شد تا افغانستان در ردیف فاسدترین کشورهای جهان قرار گیرد در این سال، زمامداران این کشور پیش از همه از فساد و مبارزه در برابر آن دم زده اند، اما نه تنها در عمل آن را جدی نگرفتند، بل فساد پیشه گان همیشه صدر نشین دربار بودند و از سوی هر دو رئیس جمهور(حامد کرزی و غنی) حمایت می شدند. به همین ترتیب فساد پیشه گان باز مانده از دربار کرزی نه تنها در حکومت آقای غنی محاکمه نشدند، بل مجدداً در بلند پایه ترین مقام ها گماشته شدند. اما شعار فریبنده مبارز با فساد اداری همچنان ورد زبان زمامداران کشور بود. گستردگی فساد در افغانستان³ از یک طرف این کشور را در صدر فاسدترین کشورهای جهان قرار داد و از سوی دیگر، زمینه بی اعتمادی نظام را در میان مردم روز به روز تشدید بخشید. این بی اعتمادی فضا را برای سربازگیری گروه های بنیاد گرا و پیکارجویان تند رو هموار ساخت، مردم هم از فساد در نهادهای عدلی و قضائی دعوای خود را در محاکم شرعی طالبان حل و فصل میکردند. دستگاه حکومت داری آقای غنی آنقدر فسادآلود شد، که اصلاح آن غیر ممکن به نظر می رسید. مردم خود را در جمهوریت غنی، بی پناه حساب می کردند، چون هیچ کارشان بدون پرداختن رشوت انجام نمی شد(طنین، 8 صبح: 1400). آقای غنی در آمدزاترین نهادها را به افراد فاسد، متعلق به اردوگاه خودش سپرد آن ها جز غنی به هیچ کسی دیگری جواب گو نبودند(دهزاد، 1400: 5-6). تبعیض قومی هم در زمان آقای غنی در اوج بود؛ طوریکه مسؤولان تمام نهادهای سیاسی، وزارتخانه ها و حتی مکان های علمی بر اساس قومیت، سمت و زمان تعیین و تقرر حاصل میکردند، تخصص و شایستگی چیزی غریبی بود؛ که هیچ یک از مدعیان وطن دوست و دموکراسی خواه به آن اعتنا و توجه نمی کرد(اندیشمند، 1400). فساد آفتی بود که از آغاز تا پایان، گام به گام در تمامی تار و پود نظام رخنه کرده و به پوسیده شدن نظام سیاسی دامن زد و امکان، هرگونه اراده اصلاح و پایداری را از آن گرفت.

² که باری آقای کرزی گفته بود اگر رشوت هم می گیرید، پول را به بیرون انتقال ندهید؛ نگاه شود به [Http://www.Ariage. Com/dariA](http://www.Ariage.Com/dariA)

³ خلیل اسیر «از ترویج فساد و فحشا تا دست برد به نتیجه انتخابات» روزنامه 8 صبح، 1398.

5.8. نقش توافقنامه دوحه

نمودار 5.8: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال نقش توافقنامه دوحه؛



علت انتخاب این فیصدی را از سوی پاسخگویان به شرح ذیل میتوان بیان نمود

برای بررسی یکی از مهمترین ابهام های پرونده و تحولات جاری آن، باید به چند سال قبل برگردیم، زمانیکه دونالد ترامپ به قدرت رسید، مذاکره بدون قید و شرط را با طالبان پیش کش کرد. در این زمینه زلمی خلیلزاد، به عنوان نماینده خاص وزارت خارجه آمریکا در افغانستان و رئیس هیئت مذاکره کننده آمریکا تعیین گردید. پس از دو سال مذاکره نفس گیر، توافق نامه صلح فی مابین ایالات متحده آمریکا و طالبان در تاریخ 29 فبروری 2020 به امضا رسید (اصولی، 1401: 17-22). در توافق نامه دوحه آمریکا تعهد کرد در صورت تحقق بعضی شرایط در ظرف 14 ماه خاک افغانستان را ترک می کنند (اختیار بیگ، 1399) در برابر امارت اسلامی تعهد سپرد، به شمول القاعده با تمام گروه های تروریستی قطع رابطه می کنند و اجازه نمیدهند، تا گروه های تروریستی از خاک افغانستان علیه آمریکا و متحدینش استفاده کنند. در چهارچوب توافق نامه دوحه بخاطر اثبات حسن نیت و کم کردن فشار ذهنی بالای امارت اسلامی پنج هزار جنگجوی این گروه به عوض یک هزار نیروی افغانستان از زندان رها گردند.

همچنان آمریکا در محور توافق نامه دوحه عملیات خود را علیه مواضع امارت اسلامی توقف داده و بدون اینکه بین حکومت افغانستان و امارت اسلامی صلح صورت گیرد، تصمیم گرفت تا 11 سپتامبر از افغانستان خارج شود.

توافق نامه دوحه برای امارت اسلامی مشروعیت داخلی، منطوقی و بین المللی بخشید و آن اینکه دیگر امارت اسلامی یک گروه تروریستی نه، بل مخاطب قدرتمندترین دولت دنیا یعنی آمریکا شد. بعد از آغاز مذاکرات آمریکا با طالبان، ایران، روسیه، چین، ازبیکستان و دیگر کشورها؛ میزبان این گروه شدند. خارج شدن اسامی بعضی از رهبران امارت اسلامی از فهرست سیاه شورای امنیت سازمان ملل متحد یکی دیگر از امتیازات های این توافق نامه به امارت اسلامی بود. آمریکا جایگاه امارت اسلامی را هم سطح حکومت قرار داد (مولایی، 1399). از طرف دیگر دولت افغانستان به عنوان یک طرف قضیه، در فرایند مذاکرات صلح دوحه به حاشیه کشانیده شد (سادات، 2021: 37). مشروعیت زدایی از حکومت افغانستان و تبلیغ فتح، یکی دیگری از امتیازات امارت اسلامی بود. طالبان حکومت افغانستان را دولت دست نشانده، ایالات متحده آمریکا می دانستند و آن را بر آمده از آرای مردم افغانستان نمی دانستند. با این استدلال پایه های مشروعیت حکومت افغانستان را تضعیف کرد (مولایی، 1399). حتی خلیلزاد برای خوش ساختن امارت جزئیات مذاکره دوحه را با حکومت افغانستان شریک نمی ساخت. طوری که، باری یک کاپی از توافقنامه دوحه را به مقامات افغانستان، داده و بعد از خواندن دوباره از دست شان جمع آوری کرد.⁴ این اعمال آمریکا باعث ضعف مشروعیت دولت افغانستان شده بود.

در پهلوی مشروعیت بین المللی رها ساختن پنج هزار زندانی و متوقف ساختن عملیات هوایی علیه امارت اسلامی در محور توافق نامه دوحه توسط آمریکا، این گروه را برابر حکومت قوی ساخته بود (شهری، 1399). قبل از اینکه بین دولت افغانستان و طالبان توافق نامه صلح منعقد گردد آمریکا خروج بدون قید و شرط خود را اعلان نمود. طالبان از این فرصت استفاده کرده، در قدم نخست بالای ولسوالی ها بعداً بالای ولایت حملات شان را شدت بخشیده و کنترل شهرها را یکی پی دیگر بدست گرفتند. فرار آقای غنی زمینه ساز ورود طالبان به کابل شده و در نتیجه طالبان برای بار دوم بر افغانستان مسلط شدند. سقوط حکومت مورد حمایت آمریکا، در حضور نیروهای این کشور، منجر به شکست سیاست ممشات آمریکا گردیده و استراتژی خروج آبرومندان آمریکا به "خروج ذلیلانه" تبدیل گردید (دولت یار، 2020: 446).

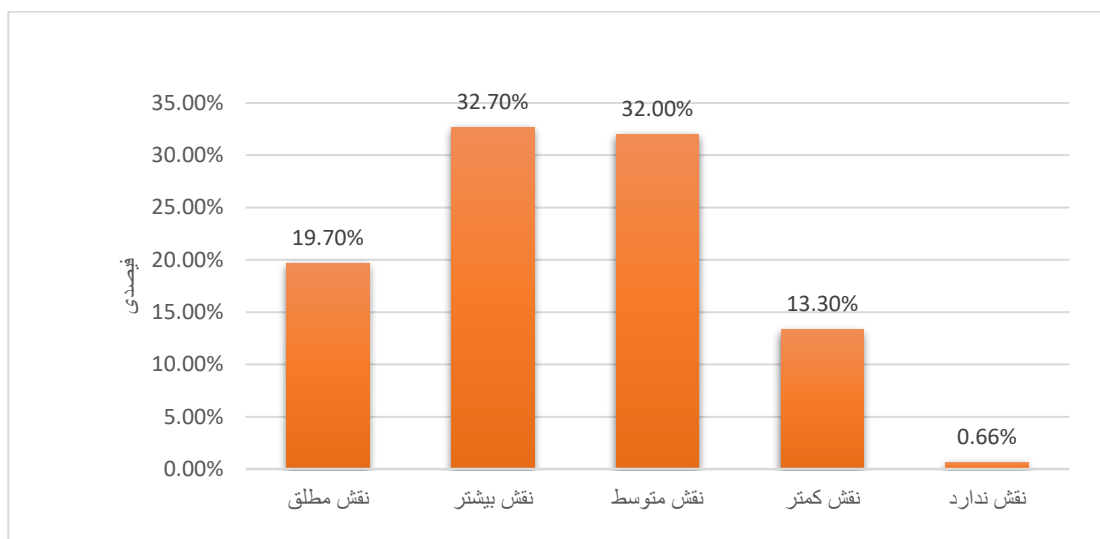
آمریکا با امضای موافقت نامه دوحه با طالبان، پایان عمر جمهوریت و حکومت آقای غنی در افغانستان را مهر تأیید گذاشت. این موضوع را مسؤلان درجه یک نظامی آمریکا، لوید آستین وزیر دفاع، جنرال مارک میلی لوی درستیز، جنرال کنت مکنزی ریئس فرماندهی مرکزی، نیروهای مسلح ایالات متحده در جلسه پرسش و پاسخ کمیته نیروهای مسلح سنای آمریکا، بی پرده اظهار داشتند. و حتی آن را شکست استراتژیک برای آمریکا، خواندند و جنرال کنت مکنزی اظهار داشت که «سقوط حکومت افغانستان ریشه در توافق نامه دوحه داشت. امضای توافق نامه دوحه واقعا تاثیر مخرب بر حکومت افغانستان و

⁴ حبیب بهتن «توافقات دوحه؛ هیأت دولت به دو اردو گاه تقسیم شده است» روزنامه 8 صبح.

نیرو های نظامی اش داشت» (آرین، 1400:16). لوید آستین وزیر دفاع ایالات متحده آمریکا، در این جلسه اظهار کرد که با تحلیل جنرال مکنزی موافق است.

5.9 نقش اختلاف یا به عبارت دیگر فاصله میان حکومت و سیاستون

نمودار 5.9: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال نقش اختلاف یا به عبارت دیگر فاصله میان حکومت و سیاستون؛



علت انتخاب این فیصدی را از سوی پاسخگویان به شرح ذیل میتوان بیان نمود

اگر سخن بوزان را بپذیریم که منظور از دولت ضعیف و قوی، یعنی درجه انسجام سیاسی آنها به دلیل آنکه فاقد خصوصیات انسجام سیاسی اجتماعی بوده و پیوسته با منازعه، درگیر بوده است، همواره ضعیف و ناکارآمد ظاهر شده است؛ این منازعه را در دولت وحدت ملی و دوم غنی میتوان به صورت عریان مشاهده کرد.

منازعه، گرایش های سیاسی از فردایی انتخابات ریاست جمهوری آغاز شد و با میانجی شدن آمریکا به آتش زیر خاکستری ماند، که در مقاطعی مختلف بروز کرده و دولت را با چالش های جدی، دچار کرده بود. از سوی دیگر، یکی از کارویژه های دولت، برقراری انسجام اجتماعی و حل منازعه است؛ اما در افغانستان، خود دولت به صورت تاریخی تهدیدی برای انسجام سیاسی-اجتماعی بوده و خود به طرف منازعه تبدیل شده بود؛ بوزان، در این زمینه می نویسد: «دول ضعیف نتوانسته اند، همگونی سیاسی و اجتماعی داخلی را به قدر کافی برقرار کنند یا به هیچ وجه چنین اجتماعی نداشته اند» (نور محمدی و دولتشاهی، 1397:193). منازعه داخلی قدرت که در طول تاریخ سیاسی-اجتماعی افغانستان قابل مشاهده است، از شکل

گیری دولت کارآمد جلوگیری کرده و هر گونه فرصتی را در این جهت هم از لحاظ نظری و هم عملی، از دولت ها و دولت مداران گرفته بود (اندیشمند، 1396: 91).

اغلب انتخابات های انجام شده در این کشور با جنجال و ادعای های تقلب، همراه بوده و ساختار انتقال قدرت سیاسی، همچنان نا کارآمد می نمود و در واقع به شکلی جدید از مصالحه میان گروه ها، افراد و قبایل تبدیل شده بود؛ منازعه درون قدرتی همواره یکی از چالش های تشکیل دولت مدرن ملی و قوی در افغانستان بوده است (همان، 193). طوریکه سیاست در افغانستان چیزی پیش از اتحادهای سیال بین رهبران شبه نظامی از قومیت های متفاوت نیست (دهشیر، 1391: 70).

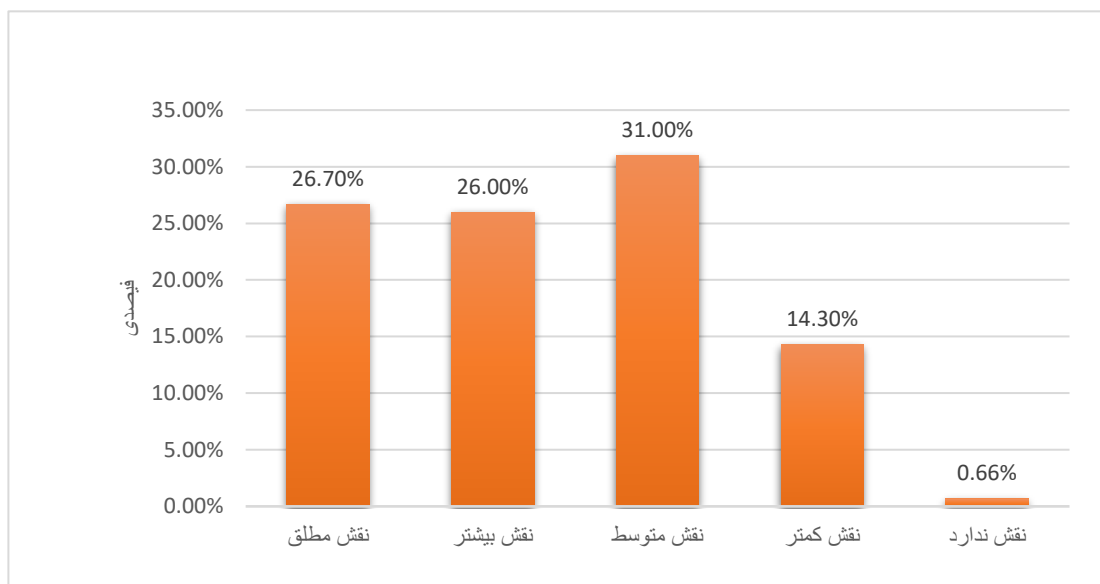
با توجه به آنچه که گفته شد، یکی از عوامل موجودیت اختلافات داخلی و فاصله ها در دوره آقای غنی، تقابل منافع شخصی مقامات حکومتی بوده است. اختلافات میان مقام های بلند رتبه دولتی زمانی به میان می آمد که منافع شخصی شان در تقابل هم دیگر قرار می گرفت. در موارد اشخاص که در کرسی حکومت قرار داشت، هیچ چیزی برای گفتن بر ضد حکومت نداشتند، اما زمانیکه از مقام خویش کنار می رفتند برضد حکومت موضع گیری می نمودند، بالاخره یا به رهبری خود، موجودیت یک ائتلاف سیاسی را اعلام می کردند و یا هم در یکی از ائتلاف های سیاسی ضد حکومت قرار می گرفتند. آقای غنی در مدت زمان حاکمیت خود، به جای مقابله با طالبان عملاً با رهبران سیاسی و مجاهدین سابق به مقابله پرداخت، وقت و هزینه بسیار مصرف کرد. طوریکه تمام فرماندهان با تجربه سابق را از ساختار نهاد های امنیتی کشور بیرون انداخت. به جای آن ها افراد جوان بی تجربه را از تیم خود استخدام کرد. این اقدام در دراز مدت به دلیل ضعف آنها موجب تضعیف ارتش ملی و دیگر نهاد های امنیتی شد و موجب فاصله سیاسون و اختلافات درون حکومتی گردید.

همچنان بیشتر در افغانستان، بحث سیاسون در قالب احزاب مطرح میشود. احزاب در افغانستان با توجه به ماهیت قطبی، قومی، سنتی و شخصی که دارند، هیچگاه نتوانسته اند رسالت خود را در قبال شهروندان و نظام جمهوری انجام بدهند. اکثر این احزاب در صدد ساختن جزیره های قدرت و از این طریق تأمین منافع شخصی شان؛ چون رسیدن به قدرت و چوکی در درون نظام جمهوری بودند. وقتی به خواست خود نمی رسیدند مسیر دیگری برای آن انتخاب می کردند که ملاقات های عریان و پنهان آن با طالبان در مسکو و دیگر جاها بدون دخیل کردن حکومت و خود خواهی حکومت نیز نسبت به آنها سبب شکاف های عمیق گردید. طور که توضیح داده شد پس از پایان دوره ریاست جمهوری کرزی، حکومت دو دوره آقای غنی توانایی کافی در بسیج کردن مردم، گروه های سیاسی و رهبران سنتی در حمایت از پروسه های ملی را نداشت. و نیز علاقمند به ایجاد همسویی و جلب حمایت گروه های سیاسی و رهبران سنتی نبود، و بیشتر اعتماد به یک قشر محدود از افراد تحصیل کرده که تازه از غرب به کشور آمده بودند و از نظر اجتماعی، پایگاه مردمی نداشتند. از این رو از آغاز ایجاد

حکومت وی امکان تضعیف دولت و افزایش فاصله؛ بین گروه های اجتماعی به دلیل طرز دید و نگرش قومی وی در حکمرانی اش؛ قابل پیش بینی بود، که سر انجام به سقوط دولت او منتهی شد (قیومی، 1401).

5.10. نقش فاصله میان حکومت و ملت

نمودار 5.10: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال نقش فاصله میان حکومت و ملت؛



علل انتخاب این فیصدی را از سوی پاسخگویان به شرح ذیل میتوان بیان نمود

در افغانستان، همواره نوعی تنش در روابط جامعه و دولت، حاکم بوده است. به گفته بوزان، تنش های میان دولت و ملت، خود منشاء بزرگ ترین ضعف و آسیب پذیری است. در این کشور ایده ملی دولت، ضعیف و بسیار محدود بوده است؛ از این رو دولت در افغانستان، فاقد پایگاه اجتماعی گسترده بود. بر اساس نظریه بوزان، دولت در افغانستان بی بنیاد بود، زیرا در دوران حکومت وحدت ملی و دور دوم حکومت آقای غنی، تنش دولت و ملت افزایش یافته بود. در افغانستان ایده دولت ضعیف بوده یا حتی وجود نداشته؛ براینکه این مسأله یک جزء نهادی (رانت) بر دستگاه دولت بود که از این فرصت به نفع خود بهره گرفته بودند؛ همان طور که جمیز پیازر، در طرح نظریه شکاف اجتماعی می گوید: «کشور که با اختلاف های شدید اجتماعی، اقتصادی، قومی، مذهبی یا مطلق گرایی همراه است، به سیستم های سیاسی آن تأثیر گذارده و آن را ضعیف خواهد کرد». پس ساختار سیاسی در افغانستان به دلیل اینکه بر ستون قومیت اتکا یافته بود، همواره ضعیف و ناکام باقی ماند.

دولت در افغانستان از متن ملت نجوشید بلکه از میان کنفدراسیون قبایل سر در آورد؛ از این رو تا امروز، دولت و قبیله، همبستگی و وفاداری های خود را نسبت به یکدیگر حفظ کرده اند. در افغانستان، ملت سیاسی، هیچگاه جانشین ملت قومی و قبیله ای نشده است. زیرا ملت سیاسی و مدنی بر پایه حق برابر شهروندی و اراده با هم زیستن تعریف می شوند و فرض بر این است که حکومت در نتیجه اراده و انتخاب آزاد همه شهروندان برابر تشکیل شده است (نور محمدی و دولتشاهی، 1397: 187).

اگر دولت در انجام وظایف و تقاضا ناتوان باشد، چنین دولتی فاقد مشروعیت لازم است. بحران مشروعیت و شکنندگی دولت، رابطه ای دو سویه داشته ممدیگرند. دولت در افغانستان به دلیل ناتوانی از انجام کارویژه های اساسی در عرصه های گوناگون به ویژه امنیتی و خدمات اساسی، فاقد مشروعیت و اقتدار سیاسی بوده، در نتیجه بسیار ضعیف و شکننده ظاهر شده بود. اگر فرض کنیم که اقتدار سیاسی، تنها برای دولت هایی به وجود میاید که قادرند، آرامش داخلی و حفاظت در برابر مداخله خارجی را برقرار کنند، دولت در افغانستان نه تنها مقادیر از امنیت را در حوزه های مختلف برای مردم ایجاد نکرده بود که خود، منبعی مهم از تهدید شده بود. اگر دولت، منبع اصلی تهدید اتباع خود باشد، آیا توجیه اصلی برای خود را ازدست نداده است؟ بر خلاف بر اساس سخن بوزان، دولت در افغانستان، همواره ضعیف و بحرانی از جنس مشروعیت مبتلا بود. دولت ها در افغانستان در اصل بر پایه رضایت که اساس فرمان رویی مشروع است، بنا نهاده نشده اند؛ همچنین از منبع جدید مشروعیت که همان کارآمدی است نیز بهره مند نبود و مطالبات مردم از دولت هیچ گاه عملی نشده بود؛ از این حیث، مردم همواره در برابر دولت قرار داشته اند؛ این امر با نظریه جمیز روزنا، به طور کامل مطابقت دارد. «بحران مشروعیت، زمانی آشکارتر می شود که مردم برای بر آوردن مطالبات خود به ایجاد یا پیوسن خرده گروه ها مبادرت کند تا در برابر دولت قرارگیرند». دولت در افغانستان نه دارای مشروعیت عمودی بود و نه از مشروعیت افقی، بهره مند بود. مشروعیت عمودی نداشت، چون فاقد اقتدار بود. مردم از قوانین و مقرراتی که از سوی دولت وضع میشدند، حمایت نمی کردند؛ از سوی دیگر، مردم نسبت به دولت های ضعیف و شکننده، فاقد توانایی ایجاد حس همبستگی معنوی هستند (همان: 194).

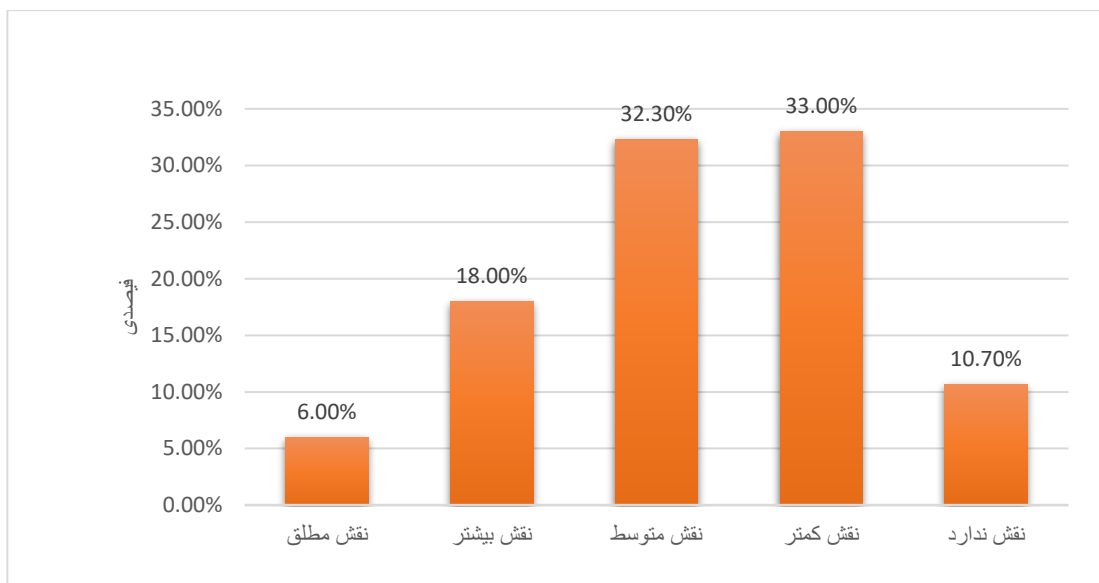
با توجه به این، دولت های به وجود آمده در افغانستان، همیشه از «ملی گرایی و هم گرایی» شهروندی تهی بوده اند. عملکرد تک ساختی زمامداران افغانستان، از گذشته های دور تا روز گار ما، حکایت از عدم مشروعیت نظام های به وجود آمده داشته است. طبیعتاً وقتی یک نظام «ملی» نباشد، در جامعه هم ملی عمل نمی کند، همین دلیل باعث عدم مقبولیت و مطلوبیت نظام ها در میان شهروندان کشور شده بود. انتخابات های که در افغانستان برگزار شده بود هیچ کدام شفاف، بی طرفانه و ملی نبود. در این انتخابات ها مردم فقط میتوانستند رأی بدهند. اما انتخاب ریس جمهور به دست سفارت

آمریکا و کمیسیون مستقل انتخابات بود. رفتار های فراقانونی آقای غنی نه تنها پایه های نظام راست کرد. بلکه باعث شد که اعتماد و باور مردم نیز از دست برود. سپردن مهم ترین و کلیدی ترین مقام های کشور به چند انسان بی تجربه و رفتارهای دیکتاتورانه آقای غنی، ضعف و ناتوانی نهادهای امنیتی در تأمین امنیت مردم، برخورد دوگانه حکومت با مجرمان و قانون گریزان، پاسخ گو نبودن، تمرکز گرایی، فساد اداری و سیاسی، اتکاء به قدرت های بیرونی، نگرش به چوکی و سمت به عنوان غنایم سیاسی، فقدان تعهد به منافع ملی، عدم پابندی به شعار ها و وعده ها، و مافیایی شدن قدرت و همه، دست به دست هم داده نظام را در نظر مردم از مقبولیت و محبوبیت انداخت (دهزاد، 1400:3).

به قول دکتر حسین بشریه وجه اجبار، وجه ایدئولوژیک، وجه خصوصی و وجه عمومی که چهار پایه اساسی دولت به شمار می رود (بشریه، 1380: 87-97) در نظام پسا بن غایب بود. پس فاصله میان دولت-ملت و گسترش آن به تدریج موجب سست شدن پایگاه اجتماعی در داخل و تضعیف اعتبار آن در سطح جهانی شد.

5.11. نقش به حاشیه کشیدن پارلمان به وسیله قوه مجریه

نمودار 5.11: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال نقش به حاشیه کشیدن پارلمان به وسیله قوه مجریه؛



علت انتخاب این فیصدی را از سوی پاسخگویان به شرح ذیل میتوان بیان نمود

پارلمان در افغانستان کمتر ملی بوده است. تعداد زیادی از اعضای پارلمان در 20 سال گذشته متهم به فساد و رفتارهای تبار گرایانه هستند. در افغانستان، کمتر میان سه قوه ای دولت توازن وجود داشته است. و همواره قوه مقننه تحت تأثیر قوه مجریه و قضائیه بوده است. شاید بتوان ضعف پارلمان را در عواملی چون رفتارهای تبارگرایانه برخی از اعضای آن، نبود

گروه های فعال پارلمانی، کم سوادى برخی اعضاى آن و نداشتن رهبرى با كفايت دانست. دامن زدن به مسائلى قومى در مجلس نماينده گان به ويژه هنگام انتخاب رئيس مجلس، كه شكاف هاى قومى و اجتماعى را در كشور افزايش مي داد. با در نظر داشت كاركردهاى ضعيف مجلس و توجه ناكافى قوه مجريه به قوه قضائيه و تصميم هاى شوراي ملي، ميتوان گفت پارلمان افغانستان عملكرد ضعيفى داشت. و در موارد زيادى بحران زايبى كرده بود. با توجه به اينكه، پارلمان قلب دموكراسى است، اما مشروط بر اينكه اعضاى پارلمان با يك سلسله معيارها و ارزش هاى ملي و دموكراتيك، كارهاى حكومت و نهاد هاى دولت را سنجش مي كند (فرهمند و ديگران، 1399: 22-21). پارلمان افغانستان فاقد چنين سنجش سازنده بود.

در نظام جمهورى، تقسيم وظائف و صلاحيت ها به كلى وجود نداشت. تنها نهاد تصميم گيرى، ارگ بود و يك حلقه محدود به شخص اول كشور، در حالى كه بر اساس نظريه تفكيك قوا كه مبتنى بر آن نظام هاى دموكراتيك مى چرخند؛ تفكيك قوا كه تقسيم وظائف در يك نظم سياسى مبتنى بر توازن دست اندركاران سياسى آن كه اصل اساسى در جهت پيش برد امور حكومت دارى و جلوگيرى از استبداد است، بسيار مهم است. اما در نظام جمهورى افغانستان ماهيتاً چنين تفكيكى وجود نداشت و نظم، فرد محور شده بود تا سيستم محور (نورزاد، 1400).

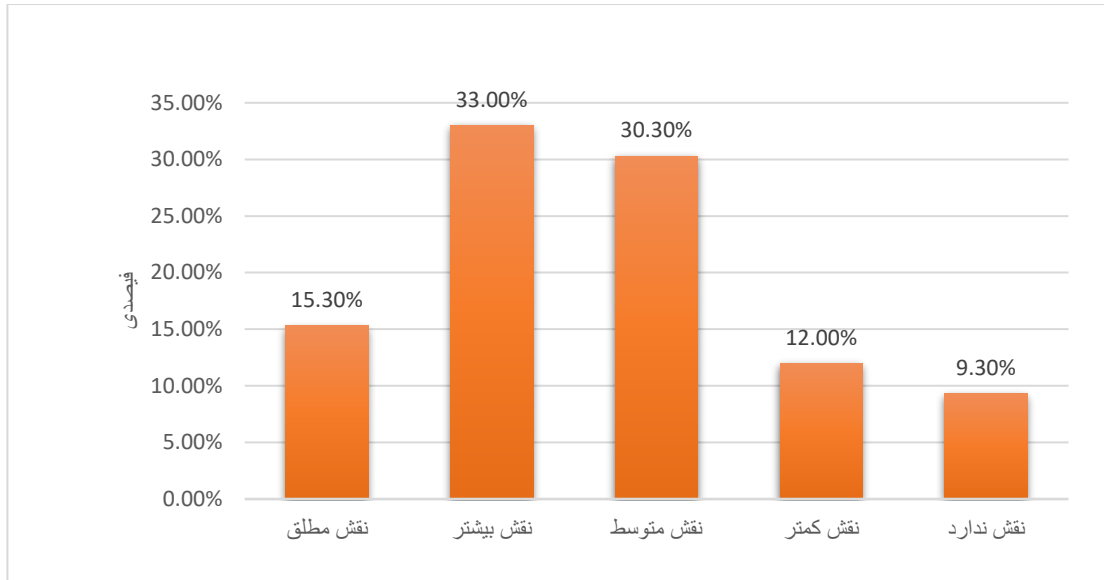
در کنار آن افزايش فساد و پرداخت رشوت به مقام هاى حكومتي جهت استخدام شدن در ادارات دولتي در سال هاى اخير، تبديل به يك امر عادى شده بود. از اين ميان انتظار مى رفت پارلمان كشور به عنوان يك نهاد قانون گذار، با نظارت معنادار از نحوه عملكرد نهاد هاى دولتي در امر مبارزه با فساد اقدامى صورت دهد، اما اكثريت اعضاى پارلمان به دليل مشاركت در قراردادهاى دولتي و پروژه هاى زيربنائى، نه تنها كار مؤثرى در مبارزه عليه فساد انجام نداد، بلكه در سال هاى پيش از سقوط دولت، پارلمان افغانستان را تبديل به مركزى، براى داد و ستدهاى تجارى خود كرده بودند، به عنوان مثال هر بارى كه حكومت برخى از وزيران پيشنهادهى و سرپرست را جهت اخذ رأى اعتماد به پارلمان مى فرستاد، تعدادى از اعضاى شوراي ملي بدون در نظر گرفتن دانش و توانايى كارى نامزدها، در عوض دريافت پول هنگفت به آن ها رأى اعتماد مى دادند. در واقع بدون پرداختن پول به اعضاى مجلس، چانس راه يافتن به كابينه دولت براى كانديد هاى كار آمد و توانا وجود داشت (قيومى، 1400).

در کنار آن سيستم انتخاباتى⁵ كشور مانع از شكل گيرى احزاب مقتدر شد و در بهترين حالت قوه مقننه را به ناظرى بر قوه مجريه با اختياري ناچيز تبديل كرد. اين شيوه كنترل از بالا به پايين فرصت محدودى براى شكل گيرى مردم سالارى در اختيار شهروندان گذاشت و بازتابى از جامعه واقعى افغانستان نبود.

⁵ رأى واحد و غير قابل انتقال

5.12. نقش شکست مذاکرات صلح

نمودار 5.12: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال نقش شکست مذاکرات صلح؛



علت انتخاب این فیصدی را از سوی پاسخگویان به شرح ذیل میتوان بیان نمود

یکی از مسایل مهم در جوامع جنگ زده همواره بحث جست و جوی صلح می باشد. میان صلح و عدالت تعامل وجود دارد و عدالت زمینه ساز تحکیم صلح پس از درگیری در جوامع جنگ زده است که افغانستان متأسفانه عاری از تعامل این دو مؤلفه در تاریخ خود بوده است (فضائلی و حسینی، 1401:464).

اگر چه از زمان آغاز جنگ در سال 2001 تلاشهای پراکنده ای برای صلح صورت گرفته بود، اما مذاکرات و جنبش های صلح با شدت بیشتری در سال 2018 با گفتگو هایی بین المللی طالبان، اصلی ترین گروه که علیه دولت افغانستان و سربازان آمریکایی می جنگید، انجام گرفت؛ بیشتر مذاکرات در دوحه پایتخت قطر انجام شد. علاوه بر دخیل بودن آمریکا در پروسه صلح به عنوان عنصر خارجی، بر خورد دوگانه آمریکا با تروریسم برای فشار بر نهادهای قدرت با هدف پیگیری سیاست های استراتژیک خود در برابر قدرت های منطقه ای بازیگران خارجی (هند، پاکستان، چین، ایران، روسیه برخی کشور های عربی) با وجود تعهد به مبارزه با تروریسم و بنیاد گرایی، اهداف پنهانی تأثیرگذار بر امنیت و ثبات افغانستان را دنبال کرده که متضمن بر هم خوردن موازنه قدرت به نفع خود بودند (رفیع و جامی، 1393:34).

در کنار آن انحصار قدرت از سوی حلقه نزدیک به آقای غنی؛ حتی در بحث جنگ و صلح نیز قابل دید بود. یعنی انحصار قدرت فرصت های صلح و جنگ را نیز ربوده بود. اراده سیاسی برای صلح و همین گونه جنگ، وجود نداشت. چنان که در

این ارتباط «جمیز کلپر» رئیس سابق امنیت ملی آمریکا در یک گفتگو با شبکه خبری «سی.ان.ان» گفته بود: نمیتوان اراده سیاسی را خرید یعنی شکست نظام، بیشتر ما حاصل شکست سیاسی بود (حمید زاده:1400).

همچنین موافقت نامه آمریکا با طالبان با آن که شرایط گفتگو بین طرفین متخاصم را فراهم کرد، اما به طور مستقیم پروسه صلح را بی اعتبار و کم اثر ساخت. این درحالی است که آمریکا در جریان مذاکرات صلح نیز پروسه مصالحه را مطابق میل خویش رهبری کرد و نقش بازیگران داخلی (مقامات رسمی نظام جمهوری) در آن بسیار محدود بود. مجریان پروسه صلح افغانستان به دلیل تأثیر پذیری از آمریکا نتوانستند نقشی مستقل در ایجاد اجماع منطقه ای به منظور جلب حمایت کشور های همسایه، بازی کنند. از سوی دیگر برخی از قدرت های منطقه ای مثل چین، ایران و روسیه به خاطر رقابت با سیاست های آمریکا در منطقه و سطح بالای تأثیر پذیری روند صلح از این کشور، حمایت قابل توجهی از پروسه صلح در دوحه نکردند (قیومی،1400). زیرا برای رسیدن به یک توافق صلح، صرف بن بست نظامی کافی نیست. وجود تضمین کنندگان نیرومند نیز برای تحقق حل سیاسی جنگ ضروری است. گروه های مختلفی که باهم دیگر دشمنی دارند، به دلیل وجود یک تضمین کننده نیرومند تأثیر گذار مثل آمریکا، در یک توافق نامه صلح وارد میشوند و در آن می مانند. اگر تضمین کننده ای نیرومندی وجود نداشته باشد، گروه های متخاصم به حل سیاسی علاقمند نمی شوند (صدر،1397:90).

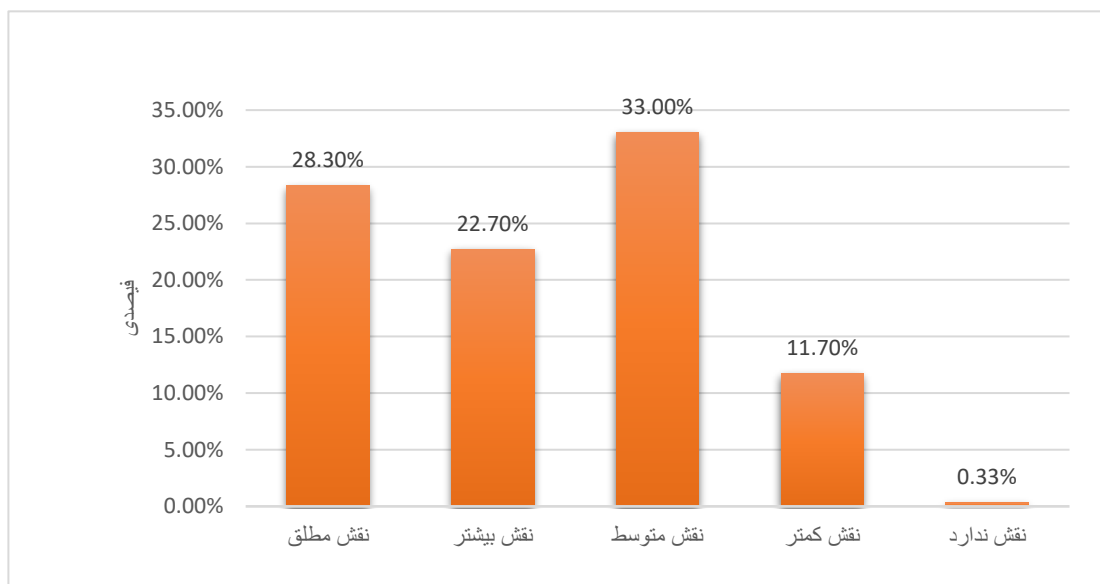
طوریکه آمریکا نیز چنین کاری را در مذاکرات دوحه علرغم عدم علاقه طرفین انجام نداد. طالبان هم به دلیل اینکه حکومت بر اساس رأی مردم نه بلکه توسط آمریکا تأسیس شده بود، مشروعیت حکومت را مورد سوال قرار داده. و با این حکومت مذاکره جدی نکردند، مقامات طالبان وقتی دیدند زمینه پذیرش آنها در داخل کشور فراهم است و می توانند با مردم تعامل داشته باشند. به تعامل قدرت های خارج از کشور روی آوردند و حکومت افغانستان را طرف مذاکره اصلی نمی دانستند، بلکه اداره کابل و دست نشانده خطاب می کردند.

این امر خود از انتخابات های بحث برانگیز 2014 و به ویژه 2019 ناشی میشد، بحران سیاسی دو تیم انتخاباتی شدت یافت که شرایط گفتگو و مذاکره دولت با طالبان پس از موافقت نامه دوحه؛ تا حدودی زیادی بین طرفین را تحت الشعاع قرار داد. بعد هشت ماه تأخیر، بحران انتخاباتی 2019 به طور مستقیم تأثیر منفی خود را بر روند صلح گذاشت و این فرصت طلایی از دست رفت. و دو طرف در طول مذاکرات، هیأت دولت با طالبان مؤفق به ایجاد اجماع سیاسی در حمایت از پروسه مصالحه نشدند. سر انجام عدم اجماع دو جناح مطرح در حکومت موجب شد که دولت نه تنها طرح و استراتژی روشنی در مذاکرات صلح با امارت اسلامی نداشته باشد بلکه بعد از شکست در پروسه گفتگو نیز آماده گی لازم را جهت دفاع از کشور

نداشت. همین سبب شد که پس از خروج نیرو های خارجی از افغانستان دولت یک شبه فروپاشید و سقوط کرد (قیومی،1400).

5.13 نقش انحصار قدرت به وسیله ارگ

نمودار 5.13: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال نقش انحصار قدرت به وسیله ارگ؛



علت انتخاب این فیصدی را از سوی پاسخگویان به شرح ذیل میتوان بیان نمود

فساد در دو دهه، ریشه سیستمی هم داشت که انباشت قدرت مشخصه آن بود و به هیچ مرجع و نیروی پاسخگو نبود، فساد ساختاری بود. که با یک مجلس ضعیف، یک دستگاه قضایی حکومتی و یک رئیس جمهور غیر قابل کنترل تداوم داشت. چنانکه لرد اکتون می گویند «قدرت فساد می آورد و قدرت مطلق، فساد مطلق» (پایکن، 1394:175). به گونه ای که می توان گفت که بنیاد سقوط جمهوریت در حقیقت در همان نشست بن از سوی بانیان دموکراسی در کشور بنا نهاده شد. اشتراک کننده گان لویه جرگه قانون اساسی 1383، با مبادلات زیاد پس از سه هفته نشست، قانون اساسی را تصویب کردند که گویا پایه یک نظام جدید با ارزش های جهانی قبول شده؛ در سده بیست ویک را گذاشته اند. در این قانون اساسی، نظام سیاسی کشور، یک نظام ریاستی که توسط یک رئیس و دو معاون اداره میشود، معرفی شد. بلکه قانون اسای که در دهه دموکراسی در افغانستان در حکومت ظاهر شاه، شاه سابق تصویب شده بود را با اندک تغییرات، چون حذف مقام شاه و صدر اعظم و برخی تغییرات جزئی دیگر، روی کار آورد. این قانون اساسی با وجودی که مبنائی برای تحولات و پیش رفت های بعدی در افغانستان شد. بزر فروریزی دموکراسی افغانستان را در همان نطفه پاشید.

قانون اساسی 1383، برای رئیس جمهور صلاحیت بی حد و حصر همانند یک شاه تام الاختیار داد. تعیین و عزل وزراء، قضات، ولی ها، شهروندان و حتی مأمورین اداری، رتبه دوم تنها در صلاحیت انحصاری رئیس جمهور بود. معاونین رئیس جمهور، با وجودی که به خاطر ملاحظات قومی دو تا بودند، و یک جا با رئیس جمهور در نتیجه انتخابات سرتاسری از سوی مردم انتخاب می شدند، اما هیچ گونه صلاحیت نظر به قانون اساسی نداشتند. فقط رئیس جمهور بود که صلاحیت و مسئولیت آن ها را مشخص می کرد. بر اساس قانون اساسی، به گونه مثال، اگر تمامی مردم یک ولایت و یا حتی کل کشور، یک والی یا وزیر و یا هر مقام دیگر را متهم به کم کاری و فساد می کرد. اما همین مقام حکومتی میتوانست، رئیس جمهور را قانع کند که همه مردم دروغ می گویند و تنها او راست می گوید. رئیس جمهور اگر می خواست، می توانست با پشت کردن به مردم او را در مقام ابقاء کند و مردم را دروغ گو نماید. موضوعی که در بیست سال گذشته جزئی فرهنگ حکومتی شده بود.

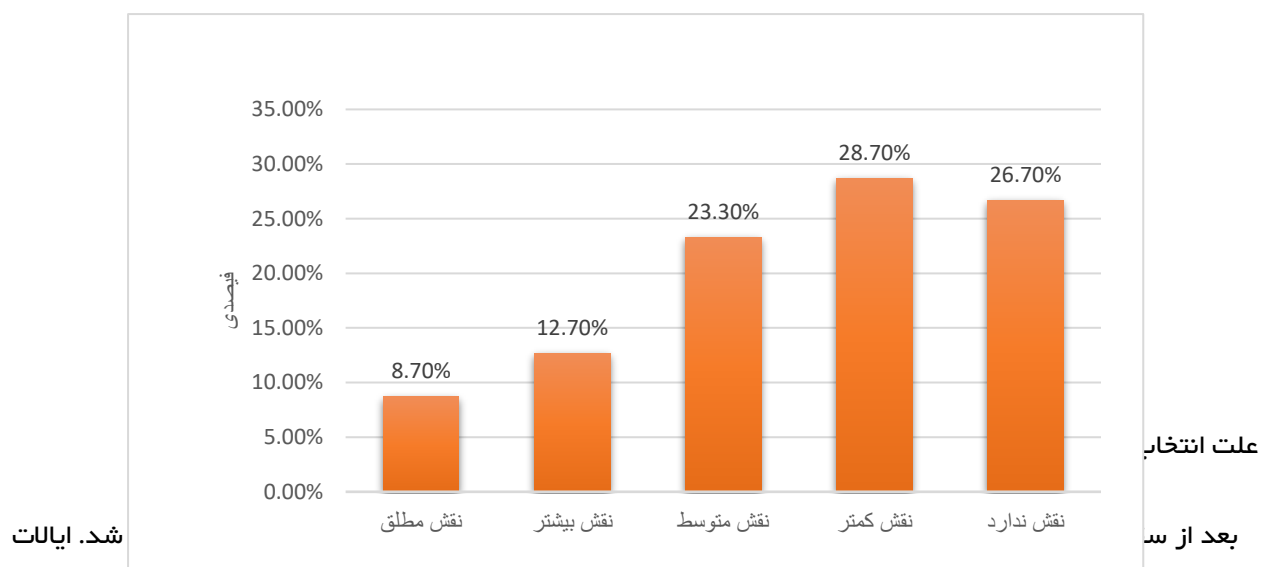
این صلاحیت شاهی رئیس جمهور؛ در تعیین سرنوشت سیاست مداران، این ایده را در رهبران سیاسی خلق کرد که بقای سیاسی آن ها تنها وابسته به حضور در حکومت است و بس، و مردم هیچ نقش در قدرت آنها ندارد. بر اساس قانون اساسی رئیس جمهور می توانست با یک امضاء سرنوشت هر رهبر و یا مقام سیاسی را تغییر بدهد (نسب و عزل)، بدون اینکه به مقامی و یا حتی مردم پاسخگو باشد. مقامات حکومتی یک سره به استثنای وزراء که نزد پارلمان نیز مسؤل بودند، تنها در برابر رئیس جمهور پاسخگو بودند و بس، سیاست مداران و مقامات حکومتی برای حفظ قدرت خود، تمام انرژی خود را هزینه کسب رضایت رئیس جمهوری کردند و بر این کار باهم دیگر رقابت داشتند. این مأمول، نوعی فرهنگ تملق گرایی را میان مقامات حکومتی و سیاست مداران به وجود آورده بود. چون سرنوشت سیاسی شان بدست شخص رئیس جمهور بود.

این فرهنگ محدود به مقامات حکومتی نبود. بلکه به شورای ملی، جامعه مدنی و جامعه روشنفکر کشور نیز سرایت کرد. اعضای پارلمان با وجود آن که مستقیماً از سوی مردم انتخاب می شدند، اما برای آن که بتوانند دوستان و نزدیکان خود را در کار های حکومتی به گمارند، و نیز قراردادهای حکومتی را بدست آورند، تا حد ممکن سعی کردند به رئیس جمهور نزدیک شوند. رئیس جمهور هم برای این که نفوذ در درون پارلمان داشته باشد، در ازای رشوه های سیاسی، که اکثراً مقرر های سیاسی و قراردادهای حکومتی بود، حمایت جمع کثیر به ویژه و کلای قدرتمند را به خود جلب می کرد. روشنفکران نیز با درک این ایده که تنها راه داشتن یک آینده سیاسی خوب، رسیدن به مقامات حکومتی حتی رده سوم است، مسیر سیاستمداران و وکلای را دنبال می کردند. روشنفکران تا زمانی که چینی ارتباطی با ریاست جمهوری پیدا نمی کردند، تحصیل یافته گان دو آتشف ای بودند که فقط سودای مردم و حقوق مردم در سر داشتند، اما وقتی چینی پیدا می کردند، یک شبه

تبدیل می شدند به مدافعین سر سخت شخص رئیس جمهوری (قادری، 1401). طوری که حکومت آقای غنی به مثلث غنی-محب- فضلی به دلیل انحصار قدرت شهرت یافته بود. طبیعی بود که این وضعیت روز به روز پایه های نظام سیاسی را لرزان می کرد تا جایی که به فروپاشی و مرگ دموکراسی کشاند.

5.14 نقش ضعف ارتش

نمودار 5.14: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال نقش ضعف ارتش؛



متحده به دلیل حضور نیروهای بین المللی در افغانستان از یک طرف به جای سیستم عسکری جبری "سیستم عسکری در بدل پول" را تطبیق کرد و از طرف دیگر مانع تأسیس یک اردوی قوی در افغانستان شد. نظر به پلان اول ایالات متحده آمریکا تعداد اردو و نیروهای امنیتی افغانستان نباید از 70 هزار عبور کند. همچنان برای نیروهای افغانستان سلاح های مدرن و طیاره های جنگی در دسترس شان قرار ندادند (اندیشمند، 2003: 109-110). تأمین امنیت در کشور کوهستانی نظیر افغانستان با این کیفیت و کمیت اردو غیر ممکن بود.

ایالات متحده آمریکا در سال 2014 به جنگ زمینی خود علیه طالبان پایان داد و نقش خود را فقط در حوزه آموزش، تجهیز و حمایت هوایی از نیروهای افغانستان خلاصه کرد. در محور این تصمیم ایالات متحده و ناتو تعداد عساکر خود را از 140 هزار به 14 هزار تقلیل دادند. با این تصمیم آمریکا جنگ زمینی را تماماً بر شانه های نیروهای افغان واگذار کرد (شفیعی، 2016: 109). بعد از گذاشتن جنگ روی شانه های نیروهای افغانستان، دولت افغانستان تصمیم گرفت تا تعداد نیروهای محلی اربکی را افزایش دهد. در چهارچوب "طرح ایجاد نیروهای محلی" به این نیروها آموزش داده شود و زیر چتر

وزارت داخله قرار گیرند. اما دولت افغانستان نتوانست، قومندان های محلی را کنترل کند. قومندان های محلی به دلیل کمبود معاش و تجهیزات جنگی از مردم پول اتخاذ کردند و در بعضی موارد به آبرو و عزت مردم تجاوز نمودند. رفتارهای خشن نیروهای محلی با مردم سبب ایجاد فاصله بین مردم و ملت گردیده و در نتیجه مردم به طالبان رجوع کردند.

نظر به اطلاعات دولت افغانستان بین سال های 2014-2018 تقریباً 45 هزار نیروی افغانستان در جنگ علیه طالبان جان های خود را از دست داده و هزارها نفر صف نیروهای امنیتی را ترک کردند.⁶

همچنان منابع مختلف مقامات دولت افغانستان و آمریکایی ها را مبنی بر تعداد نیروهای افغان به دروغگویی متهم می‌کردند. مقامات هر دو کشور رقم نیروهای افغان را 350 هزار گزارش میدادند. در حالی که این رقم وجود خارجی نداشت و مقامات افغانستان به دلیل گرفتن پول از آمریکا این تعداد را لیست میدادند. به قول بعضی مقامات امنیتی افغانستان، تعداد نیروهای افغان از 150 هزار عسکر زیاد نبودند، از این میان ممکن 20% دارای اراده جنگ بوده باشند. بعضی مقامات افغان از جمله خالد پاینده وزیر مالیه حکومت آقای اشرف غنی، تعداد اردوی افغانستان را از صد هزار بیش نمیدانست. او می‌گوید مقامات افغان به دلیل گرفتن پول از آمریکا این تعداد را 350 هزار گزارش میدادند (اندیشمند، 56:1400).

در پهلوی کمی، تعداد نیروهای امنیتی در جنگ علیه طالبان از مورال قوی نیز برخوردار نبودند. اکثر کسانی که در صف نیروهای امنیتی افغانستان بودند به جای میهن دوستی، عسکری را به عنوان شغل در آمد زا مینگریستند. اما امارت اسلامی جنگ خود را جهاد میدانست؛ فساد گسترده در میان رده های حکومتی و امنیتی که حتی لباس، پول اکرامیه شان نیز دزدیده میشد، استخدام افراد بی تجربه، نشان دادن نیروهای امنیتی به عنوان معاش خور، سیاست های اشتباه آقای کرزی و غنی در برابر امارت اسلامی، توافق نامه دوحه، سیاسی ساختن اردوی ملی افغانستان توسط مقامات دولت و توقف ساختن عملیات هوایی توسط آمریکا علیه طالبان بالای روحیه نظامیان افغان تأثیر منفی گذاشته بود. طوریکه تخلیه پایگاه نظامی بگرام در نیمه شب بدون در جریان گذاشتن نیروی امنیتی افغانستان یک نوع جنگ روانی علیه آنها بود. حتی فرانک فن هیپل، از مقام های اسبق قصر سفید آمریکا و ستاد روابط عمومی و بین المللی در دانشگاه پرینستون این کشور، می‌گوید: «ارتش افغانستان بیشتر به نیروهای نظامی ناتو اعتماد داشتند تا به دولت خود شان، نیروهای نظامی ناتو حدود 10 هزار سرباز خود را از افغانستان خارج کرده بود، اما حدود 20 هزار پیمان کار به عنوان نگهدارنده و تأمین کننده امنیت

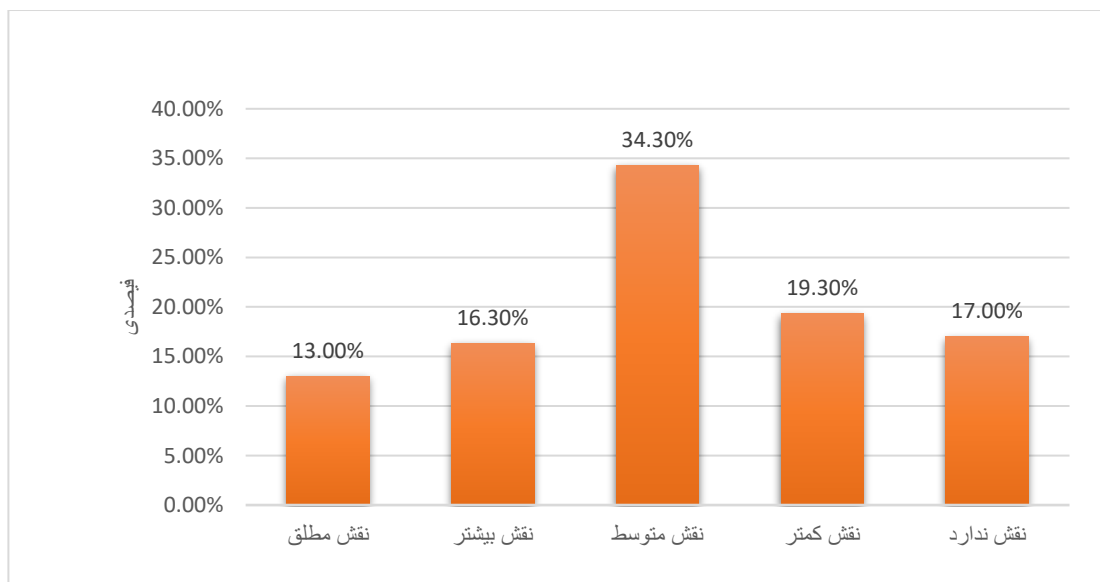
⁶ غنی " 45 هزار افغان در چهار سال گذشته کشته شده است" (تاریخ دسترسی: 21، 10، 2020) <https://www.bbc.com/>

سفارت خانه ها و غیره هنوز از نیروهای هوایی افغانستان پشتیبانی می کردند. وقتی این ساختارهای حمایتی کنار کشیده شدند، ارتش افغانستان اعتماد به نفس خود را برای مبارزه از دست داد.»

کشور افغانستان به دلیل کوهستانی بودنش مساعد به جنگ چریکی و گورلابی است. برای تأمین امنیت چنین کشوری نسبت به کمیت اردو، کیفیت اردو تأثیر بیشتر دارد. به عبارت دیگر از داشتن نیروهای معاش خور زیاد، نیروهای کم اما مجهز با سلاح های مدرن و داشتن نیروهوایی قوی در تأمین امنیت افغانستان ممد واقع میگردند. در این 20 سال از یک طرف آمریکا مانع اردوی قوی و مجهز با سلاح های پیشرفته و مدرن گردید و از طرف دیگر با در این 20 سال از یک طرف آمریکا مانع اردوی قوی و مجهز با سلاح های پیشرفته و مدرن گردید و از طرف دیگر با سیستم عسکری اختیاری (عسکری در بدل پول) مانع تأسیس یک اردوی با انگیزه و وطن دوست شد. که به همین دلیل، به راحتی در برابر امارت اسلامی مقاومت نتوانسته و در ظرف 11 روز کشور به کام فروپاشی رفت (دولتیار، 2020: 435-436).

5.15. نقش عدم دعوت امارت اسلامی به کنفرانس بُن

نمودار 5.15: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال نقش عدم دعوت امارت اسلامی به کنفرانس بُن؛



علت انتخاب این فیصدی را از سوی پاسخگویان به شرح ذیل میتوان بیان نمود

پس از سقوط حکومت امارت اسلامی دور اول؛ به هدف ساختار موجود و ایجاد ساختار جدید در فغانستان، گروه ها و کشورهای متعددی، تلاش هایی را آغاز کردند، که از آن جمله میتوان به کنفرانس بن در جهت باسازی دولت در این کشور اشاره کرد (خلیلی و فادقی، 1396: 654).

در نشست بن، جامعه جهانی تلاش داشت تا از طریق توافق نخبگان قومی-سیاسی افغانستان، دولت مشترک ملی را حمایت نماید تا این دولت بتواند الگوی ملی برای مردم افغانستان باشد، پس از گذشت 20 سال از موافقت نامه بن بحران های فزاینده در کشور در ابعاد مختلف سیاسی، امنیتی، اقتصادی و اجتماعی رخ نمایی کرد (مسعود). که مایکل سمپل این وضعیت را «شکست قرارداد اجتماعی» تعبیر کرده است (صدر، 1397:80).

نشست بن رویداد تاریخی ای بود که در آن برای اولین بار قوم و تعلق قومی به عنصر مهم و خیلی مرتبط در سیاست و مشارکت قدرت ارتقا کرد (اصولی، 1401:123). در این نشست قوم زیربنای سیاست و مشارکت قدرت در افغانستان شناخته شد. منطقی که پشتوانه این امر بود، این بود که جنگ های قبل از 1380 در افغانستان، در واقع جنگ های قومی بود. به همین دلیل نظم سیاسی پس از بن نوعی از مشارکت قدرت را بین اقوام مختلف به وجود آورد. معیار اعلام ناشده قومی برای مشارکت قدرت پس از نشست بن سبب شد که شماری از سیاست مداران چیزی از کیک قدرت، نصیب شان نشود (صدر، 1397:85). که هدف شان گرفتن سمت های رفیع دولتی و امتیاز بود، نه شکل دهی نظام مستحکم سیاسی بر اساس ویژگی های تاریخی و قومی افغانستان.

کثرت گرایان فرهنگی به این عقیده اند که پس از نشست بن، یک نظام سیاسی کمتر مشارکتی با یک حکومت ریاستی ایجاد شد و این سبب شد که برخی از نیروهای سیاسی بخشی از نظام نشوند و گروه های جهادی که در دهه شصت با شوروی جنگیده بودند، نیز تصور میکردند که به حاشیه کشیده شده اند. لیبرال ها به این عقیده اند که نظم پس از بن «تیکه داران قومی و مذهبی» را تقویت کرد و مردم را در گرو آنان قرار داد. این اختلاف نظر سبب شده است که تردید های جدی در مورد نظم پس از بن و این که چه کسانی از کدام بخش جامعه نماینده گی میکنند به وجود بیاید. این تردیدها و اختلاف نظرها جامعه را چند قطبی ساخته و حتی سد راه گفتگوی سازنده شده بود (همان، 87). و به دلیل جامعه مدنی، نمایشی و عدم حضور مردم نیز مردمی نبود.

افغانستان همواره با چهار بحران کلیدی صلح، ثبات، امنیت و توسعه مواجه بوده است. هر نیروی که سعی کرده در این کشور قدرت را در دست گیرد؛ به نوعی با وجهی از این چهار بحران مواجه بوده است. کنفرانس بن به شکلی به این چهار وجه توجه کرد. برای ثبات، توزیع قدرت میان چهار گروه شرکت کننده در پروسه بن با حمایت آیساف و نیروهای ائتلاف صورت گرفت؛ همچنین جامعه جهانی از طریق کنفرانس های مختلف برای توسعه این کشور پیشنهاداتی ارائه کرد. اما این توجه و راه حل ها درست بود یا نادرست جای بحث دارد. موافقتنامه بن به عنوان واقعیت، به طالبان که زمانی حدود 90 در

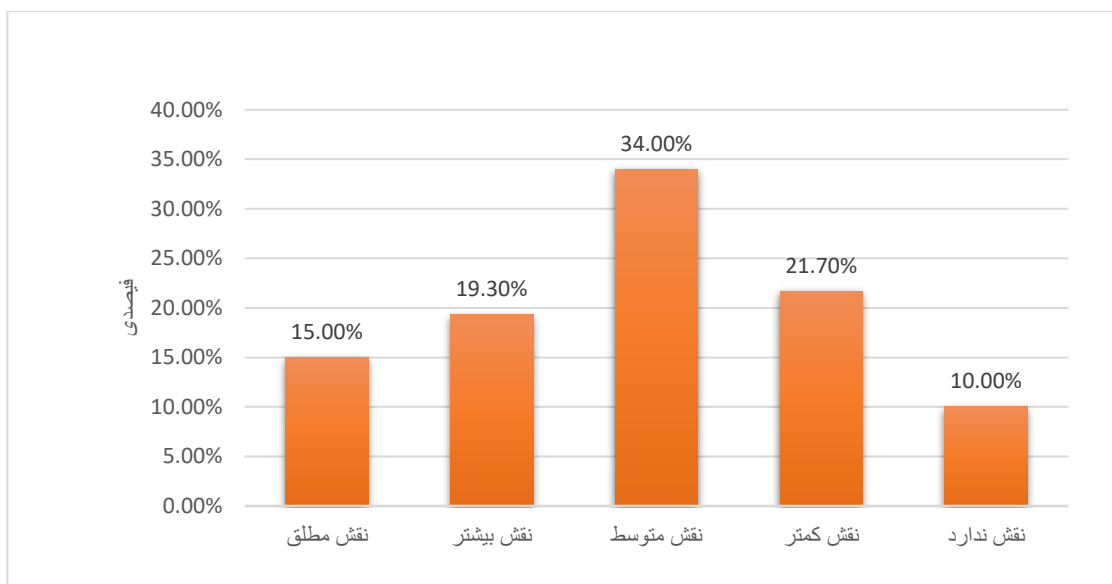
صد خاک افغانستان را در اختیار داشتند، نه تنها توجهی نکرد بلکه بنایی خود را بر سرکوب و حذف این گروه قرار داد(گاهنامه،11).

چنانکه هفت سال پس از برگذاری نشست بن، آقای لخصر ابراهیمی، نماینده ویژه سازمان ملل متحد در آن کنفرانس و از طراحان موافقت نامه بن، ابراز داشت «که موافقت نامه بن با عجله هر چه تمام امضاء شد. کسانی که این موافقت نامه را امضاء کردند، از تمام حوزه های سیاسی مهم افغانستان نماینده گی نمی کردند. نماینده گان برخی از حوزه های سیاسی مهم کشور از نشست غایب بودند و دراین نشست بسیاری از موضوعات مهم سیاسی در نظر گرفته نشد (صدر، 1397:82).

در بحث امنیت، موافقت نامه بن بازهم راهکار خوبی ارائه نداد و که میشود اسم آن را «امنیت و رأی افق» گذاشت؛ یعنی این که نیروهای آمریکایی و ناتو برای افغانستان راه حل تأمین امنیت منطقه ای ارائه نکردند. در بحث توسعه، موافقت نامه بن راه حل ارائه نمود و با برگذاری کنفرانس های مختلف جهانی را برای کمک به افغانستان تشویق کرد و پول های زیادی را به افغانستان آورد؛ اما توسعه افغانستان را یگانه و مجزا تعریف نموده بود که به اقتصاد منطقه پیوند نزد. چیزی همانند سنگاپور در حالی که با توجه به موقعیت و جایگاه افغانستان نباید توسعه این کشور بیرون از منطقه تعریف می شد. پس موافقت نامه بن با توجه به واقعیت های صحنه، شکست خورد. شکست موافقت نامه بن هم باعث بروز جریانی به نام طالبان شد. نتیجه شکست موافقت نامه بن وضعیت فعلی افغانستان است و ارائه راهکار نظامی برای صلح و سرکوب امارت اسلامی، آنان را به واکنش واداشت و احیای امارت اسلامی، نتیجه عکس العمل به راه حل های غلط موافقتنامه بن بود. باید امنیت افغانستان در چهارچوب و جایگاه منطقه ای این کشور و همسایگان آن تعریف می شد اما برای امنیت افغانستان، آن را تبدیل به پایگاهی برای نیروهای خارجی کردند؛ همسایگان این کشور احساس نمودند امنیت آنها زیر سؤال رفته و اکنون این واکنش ها و عکس العمل های کشورهای منطقه که به صورت رابطه با امارت اسلامی بروز کرد ناشی از عکس العمل به راهکارهای غلط کنفرانس بن بود (گاهنامه،12).

5.16. نقش عدم شعور سیاسی مردم افغانستان

نمودار 5.16: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال نقش عدم شعور سیاسی مردم افغانستان؛



علت انتخاب این فیصدی را از سوی پاسخگویان به شرح ذیل میتوان بیان نمود

شعور سیاسی میزان توجه یک فرد به سیاست و درک آنچه با آن مواجه است. آگاهی سیاسی تنها معطوف به انتخابات و احزاب سیاسی نیست، بلکه طیف وسیعی از جنبه های سیاسی را شامل میشود. که در تلاش برای تأثیرگذاری بر واقعیت سیاست که در آن فعالیت میکند که با مفاهیم، هویت سیاسی، فرهنگ سیاسی و ایده قرارداد اجتماعی بین مردم و دولت قرار دارد. و نتیجه رسیدن به شعور سیاسی، آزادی و استقلال، تشکیل زعامت سیاسی سالم ملی و استفاده اعظمی از سرزمین (منابع بشری، طبیعی، سرمایه، تکنالوژی و مدیریت اقتصادی) گفته شده است.

کشور افغانستان مصداق بارز فقر فرهنگی و آگاهی است. در این ارتباط عواملی همچون عدم نوسازی در ساختارهای اجتماعی و ارتباطی، ایستایی نظام سیاسی و استمرار نظام مقلب اجتماعی و فرهنگی مؤثر بوده اند. جنگ طولانی مدت در افغانستان باعث ویرانی نظام آموزشی و فقر شدید فرهنگی شده است. علاوه بر آن، ضعف ارتباطات و نبود کانل های ارتباطی همراه با بافت ناهمگون اجتماعی؛ به ویژه در مناطق دور دست، این امر خود به مثابه مانع مهمی در مقابل دولت سازی و عاملی برای شکنندگی دولت عمل کرده بود (سردارنیا و حسینی، 1393: 54). جنگ تنها خواستی را که در اذهان مردم باقی گذاشته بود، زنده ماندن و داشتن لقمه نان بود. در جریان درگیری ها از 7 همه مراکز آموزشی تعطیل و تخریب شده بودند یا به عنوان سنگرو پایگاه جنگجویان مورد استفاده قرار گرفته بود که به این دلیل، تعدادی زیادی از دانش آموزان یا از کشور فرار کردند یا به مشاغل دیگری، روی آوردند و تعدادی نیز قربانی جنگ شدند.

⁷ زمان کودتای داوود خان افغانستان وارد کرد (فرهمند و دیگران، 1399: 83).

با توجه به اینکه سواد ابعاد مختلفی دارد اما آنچه در مورد افغانستان صدق میکند، همانا خواندن و نوشتن است. به همین دلیل نیز در جامعه ای که اکثریت مردم آن توانایی خواندن، نوشتن و درک مفاهیم جدید را ندارد، نباید توقع دموکراسی را داشت. و بیشترین زیانی که جامعه افغانستان امروز متحمل گردیده است از همین ناحیه بوده است؛ چون بیشترین نیروهای ایجاد تشنج در جامعه و ابزار گرم کردن منازعه در افغانستان همین نیروی بی سواد و فاقد شعور سیاسی بود. که درکی از وضعیت نمیتوانستند داشته باشند. آینده نگری برای شان معنایی نداشته و با اندکی امتیاز دل خوش میکردند. همین توده کم سواد و فاقد شعور سیاسی سخت ترین ضربه را به نظام دموکراسی

اگر با عنصر شهروند فعال شروع کنیم، جمهوری خواهان معتقدند افراد با خصوصیات لازم برای شهروندان خوب به دنیا نمی آیند. این خصوصیات توسط نهاد ها اجتماعی مانند آموزش، فرهنگ و قواعد رفتاری به آن ها آموزش داده میشود. به عقیده بنتام رابرت لئوناردی و رافئل نانتی دولت در مناطقی بهتر است که جامعه مدنی قوی به شمول مشارکت در امور عامه و اتحادیه های مدنی وجود دارد. اما در افغانستان، فضیلت مدنی توسط نهادهای اجتماعی پرورش نمی یافت. متأسفانه آنچه افغانستان پس از 1380 داشته، جمهوری خواهی مدنی نه، بل یک دموکراسی کم مایه مبنی بر انتخابات بوده که به جز انفعال و بی حسی، چیزی در شهروندان ایجاد نکرده بود (صدر، 1399:26). مردم فقط در روز های انتخابات وارد سیاست می شدند و برای مقامات ارزش سیاسی پیدا می کردند بس، همین که انتخابات ختم میشد مردم بدون هیچ نقش فعال در تحولات سیاسی، فقط مثل یک تماشاچی باید تحولات را نظاره می کردند (قادری، 1400).

چنانکه اگر اکثریت سیاست مداران در یک جمهوری فاسد باشند یا از مقام خود سوء استفاده کنند، آن جمهوری می میرد، اگر اکثریت شهروندان یک جمهوری در خدمت منافع عمومی نباشد یا وظایف مدنی را انجام ندهد، آن جمهوری می میرد. در افغانستان مانند بسیاری از اصطلاحات دیگر، جمهوری نیز مفهوم خود را از دست داده بود. از آن جا که افرادی کمتری ویژگی های فضیلت مدنی را نشان می دهند. دولت در افغانستان نیز ویژگی های جمهوری را نداشت. این امر خود یک بحران هنجاری برای جمهوری سوم در افغانستان بود.

به قول ماکیاوولی جمهوری بدون شهروندان خوب غیر ممکن است (صدر، 1399:70).

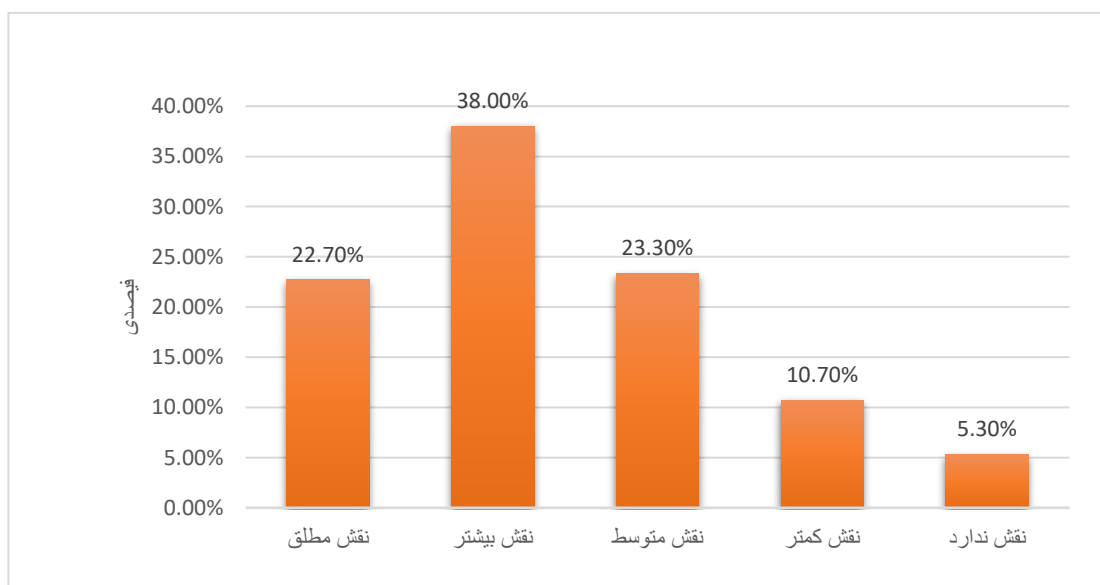
در 20 سال که جنگ علیه طالبان ادامه داشت، سیاست مداران افغانستان نتوانستند، مردم افغانستان را حول آرمان های سیاسی روشن بسیج کنند. حتی مفهوم افغانستان دموکراتیک نیز به درستی تیوریزه نشد، گفته میشد که افغانستان یک جمهوری است، اما به هیچ وجه واضح نشد که این جمهوری کدام ارزش ها را نمایندگی میکند؟ مفهوم جمهوری هم به

گونه ای توضیح داده نشد تا برای مردم عام جذاب باشد و خواست های آنان را بازتاب دهد (صدر، 1397:92). که این امر شعور سیاسی مردم را پایین آورد.

از طرف دیگر نهاد های جامعه مدنی، به مثابه کنش گران اجتماعی مسؤولیت دارند تا دریچه های آگاهی و دانایی را بگشایند؛ تا فرایند دموکراسی در یک جامعه تسهیل گردد. در 20 سال گذشته اکثر نهادهای که زیر پوشش نهاد های جامعه مدنی، فعالیت داشتند در فقدان برنامه ریزی، استراتژیک به پیش رفتند و دغدغه اصلی شان گرفتن پروژه های بزرگ از دونهای خارجی بود، که یکی از عوامل شکاف های اجتماعی در جامعه افغانستان را باید در کژکارکردی همین نهادها پنداشت (فرهمند و دیگران، 1399:37).

5.17. نقش عدم داشتن سیاست خارجی مدون و استوار بر منافع ملی

نمودار 5.17: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال نقش عدم داشتن سیاست خارجی مدون و استوار بر منافع ملی؛



علت انتخاب این فیصدی را از سوی پاسخگویان به شرح ذیل میتوان بیان نمود

بدیهی بود که حفظ شرایط مثبت ابتدایی و سپس حرکت رو به رشد در عرصه های مختلف، وابستگی مستقیم به کیفیت حکومت داری، ارتباط گسترده ای با کیفیت عملکرد سیاست خارجی کشور دارد؛ مسأله ای که میتوان آن را یکی از بزرگترین

چالش های افغانستان طی دو دهه اخیر دانست و مهمترین وجه سیاست خارجی این است که منافع ملی به عنوان مهمترین مسأله و کارویژه آن فراتر از یک امر انتزاعی و مصادیق مبهم، در نسبت مستقیمی با رفاه ملی و شاخص های آن قرار داشته باشد (عارفی، 1399:194).

با توجه به دلایل مهم دیگر، یکی از عوامل سقوط جمهوریت و ناکامی سیاست خارجی افغانستان در دو بخش یعنی ساختار و اجراءات، به دلیل حاکمیت فرهنگ سنتی و قبیله ای، ساختار غیر پویایی دستگاه دیپلماسی، نهادینه نشدن نقش ها، ضعف نماینده گی های خارجی دستگاه دیپلماسی کشور، وسعت بیش از اندازه دستگاه دیپلماسی، ماهیت منفعل بودن، غیر ابتکاری بودن و وابسته بودن دستگاه دیپلماسی، تناقض در امکانات ملی با اهداف ملی، تناقض آرمان گرایی و واقع گرایی، نبود افراد متخصص و عدم تفکر استراتژیک، طوریکه سه در صد از کارکنان وزارت خارجه تحصیلات به سویه دکترا داشتند. که تحصیلات اکثر آنها مرتبط به حوزه های سیاست خارجی، روابط بین الملل، مطالعات منطقه ای و ژئوپولیتیک نبود. حتی 90 تا 95 در صد کارمندان وزارت خارجه، تعریف ابتدایی از علم سیاست نداشتند. و تکیه بیش از حد بر آمریکا، ضعف قدرت ملی، نفوذ قدرت های بزرگ جهانی و منطقه ای در عرصه سیاست گذاری خارجی وضعف وفاق ملی نخبگان سیاسی یعنی نبود دیدگاه کلان ملی، فساد گسترده و حاکم بودن روابط بر ظوابط؛ برسیاست خارجی افغانستان سایه انداخته بود و مهمترین عوامل در ناکامی سیاست خارجی افغانستان بوده است (نوری، 1399).

در مقابل امارت اسلامی یک دیپلماسی فعال داشته و در سه عرصه (میز مذاکره، سنگر نبرد و دیپلماسی) فعال بود، در صورت بن بست یکی از گزینه ها، دیگری آن را فعال میساختند. ولی دیپلماسی جمهوری در یک خلای دیپلماسی فعال و هدفمند در سطح منطقه و جامعه بین المللی مواجه بود. تلاش های دیپلماتیک حکومت افغانستان، شورای عالی مصالحه ملی و وزارت امور خارجه به دید و بازدید روزانه خلاصه میشد. و همچنین دیپلماسی افغانستان نتوانست بحث صلح را در سطح بین المللی مطابق منافع کشور برجسته نماید و جهت دهد. افغانستان هیچ ابزاری قدرتمند و مؤثرتر از دیپلماسی در دست نداشت اما نتوانست اجماع بین المللی و منطقه ای در محوریت افغانستان به وجود آورد، قدرت چانه زنی هیأت دیپلماتیک ضعیف عملکرد (نایب زاده، 1399).

علاوه بر آن سیاست خارجی جمهوریت یک سیاست خارجی غیر مستقل بود و این سیاست مستقیماً تحت تأثیر ایالات متحده آمریکا سازماندهی میشد و دلیل آن نیز این بود که بیشتر بودجه ملی افغانستان مبتنی بر کمک های ایالات متحده آمریکا بود به همین دلیل، اگر بین جمهوریت و آمریکا بر سیاست خارجی تعارض پیش می آمد، آمریکا با تهدید و خود

داری از کمک‌ها، سیاست خارجی مورد پسند خود را بر جمهوریت تحمیل کرد. مثلاً تهدید آمریکا به قطع کمک‌ها در صورت عدم امضا قرار داد امنیتی که کاملاً مربوط به سیاست خارجی یک کشور میشود (تحلیل هفته).

افغانستان در دوره آقای غنی از بی‌طرفی دائمی خارج شد (مشیزاده و عارفی، 1401:332). در حالیکه مأمویل برنارت کوهن معتقد است که افغانستان یک کشور نیمه مستقل است و بهترین استراتژی سیاست خارجی برای این کشور بی‌طرفی و موازنه مثبت است. علاوه بر نقض بی‌طرفی تاریخی، حضور یک قدرت غیر بومی در منطقه سبب آشوب میشود. منطق ریالیسم در این جا به درک ما از این مهم کمک میکند؛ حضور ایالات متحده در منطقه خود سبب به وجود آمدن معمای امنیتی میشود. این امر باعث میشود تا ایران، چین، پاکستان و روسیه نیز استراتژی‌های پیشگیرانه علیه حضور آمریکا در منطقه را روی دست بیگیرند، شکل‌گیری این معمای امنیتی افغانستان را نا امن و بی‌ثبات می‌کند.

با توجه به اینکه سیاست خارجی نظام جمهوری افغانستان مبتنی بر اتحاد آمریکا در سطح بین‌المللی و هند در سطح منطقه‌ای بود، میتوان گفت یکی ائتلاف نظامی و دیگری اتحاد سیاسی بود. زیرا افغانستان به عنوان یکی از متحدان غیر عضو ناتو در میان متحدان آمریکا حساب میشود. زیان این نوع سیاست خارجی این بود که افغانستان از یک سو برای همسایگان خود مانند ایران، چین، و پاکستان نگرانی ایجاد کرده بود و از سوی دیگر در منطقه برای روسیه نگرانی بزرگی را به میان آورده بود. برای رفع این نگرانی‌ها، این کشورها قطعاً چنان اقداماتی را انجام می‌دادند که در نهایت به ضرر افغانستان می‌انجامید.

بر علاوه آن، سیاست خارجی افغانستان متوازن نیز نبود؛ از یک سو نمی‌توانست تعادل بین کشورهای بین‌المللی و منطقه‌ای را حفظ کند و از سوی دیگر در منازعات بین آنها طرف واقع میشد. به عنوان مثال در قضیه عربستان و یمن طرف عربستان را گرفت که به همین دلیل روابط اش با ایران خراب شد (سجادی، 1397:58). و از هند در مسائل بین هند و پاکستان حمایت کرد. همین موضوع پاکستان را وا می‌داشت تا دست به موازنه بزند و سمت مخالفین دولت می‌رفت؛ ما حاصل آن ناامنی و بی‌ثباتی بیشتر در افغانستان بود. گاهی اوقات روسیه هم به دلیل اختلافات با ایالات متحده مورد حمایت قرار گرفته است، مانند حمایت آقای کرزی در سال 2014 از انضمام مجدد کریمیه به روسیه به دلیل وخامت روابط اش با آمریکا، در مجموع این نوع سیاست خارجی نا متعادل برای کشور ضعیفی مانند افغانستان مناسب نبود (تحلیل هفته).

6. جمع بندی

افغانستان کشوری است که از زمان شکل گیری آن در قرن 18 تا اکنون، کمتر نظام سیاسی با ثبات را تجربه کرده است، شورش و اغتشاش، پادشاه گردشی و کودتا از مظاهر اصلی نظام های سیاسی افغانستان و از خصوصیات تاریخی این کشور بوده است. به نظر می رسد عوامل مهمی چون جنگ های داخلی، مداخلات خارجی، انتقال میراثی قدرت، تمرکز قدرت سیاسی، ناسازگاری حکومت ها با واقعیت ها جامعه و عدم توجه به واقعیت های جامعه افغانی از سوی بیشتر دولت مردان، موجب تغییر و تبدیل زود هنگام نظام های سیاسی در این کشور شده است. از سال 1923 تا 2004 دست کم هشت قانون اساسی را به خود دیده است. (که قانون اساسی سال 1383 هم تا حال در بی سرنوشتی به سر می برد) از آنجایی که قانون اساسی هر کشور، ساختار نظام سیاسی آن را تعیین و مشخص می سازد، در این هشت نوبت تغییر قانون نه نوبت نظام سیاسی نیز تغییر کرده است. آخرین مورد هم فروپاشی نظام جمهوری پسا بن و روی کار آمدن دوباره حکومت امارت اسلامی است.

نظام جمهوری بر آمده از کنفرانس بن در افغانستان؛ پس از 20 سال حکومت، علیرغم حمایت مالی و نظامی جامعه جهانی و ناتو با مصرف کردن میلیارد ها دلار، برای ایجاد یک حکومت با ثبات و پایدار به دست طالبان سقوط کرد. و تمام نهاد ها و ارگان های حکومتی از جمله ارتش و پلیس افغانستان فروپاشید.

فروپاشی سریع نظام جمهوری و نوین افغانستان برای مردم و کارشناسان غیر منتظره بوده، به همین دلیل تحقیق حاضر در چارچوب نظریه دولت های ورشکسته و فروپاشیده، و نظریه مجموعه امنیتی به دنبال واکاوی عوامل ناکامی و فروپاشی نظام جمهوری پسا بن؛ در بخش نظری و در محور دوم عوامل مؤثر بر فروپاشی، با استفاده از داده های کمی و کیفی است. همان طور که آقای صدر نیز در کتاب دشمنان جمهوری (1399) بیان نموده است: که نظام جمهوری افغانستان در چهار بُعد اندیشه ای، ساختاری، هنجاری و کارکردی با چالش مواجه بود. در بعد ساختاری، جمهوری با ضعف بازدارندگی قانون اساسی برای جلوگیری از استفاده خود سرانه از قدرت کمرنگ شده بود. مهمترین بازدارندگی قانون اساسی به شمول تفکیک قوا، نظارت و توازن، ضد اکثریت گرایی و حاکمیت قانون وجود نداشت. استفاده گسترده و خود سرانه از قدرت، نشانه واضیحی از شکست اجرای بازدارندگی قانون اساسی بود.

در بُعد کارکردی فساد، وابسته پروری، جناح بندی و غیبت شهروندان فعال، جمهوری را تضعیف کرده بود. مبانی هنجاری جمهوری نیز با ایده های غیر لیبرال، فقدان فضیلت مدنی، افراط گرایی و قوم گرایی کمرنگ شده بود. از سوی دیگر، تهدیدی پنهان و به همان اندازه مهم نخبگان سیاسی، حاکم فاسد و جناح گرا بود که جمهوری را کمرنگ کرده بودند.

مهمترین بحران جمهوری، بحران اندیشه ای است. ایده جمهوری و جمهوری اسلامی در افغانستان از دید نظری پرداخته نشده بود. در حالی که جمهوری به عنوان یک رواج جهانی کاپی شده بود، وجود و پذیرفته شدن آن توجیه و مفهوم نشده بود. بسترهای نامساعد اجتماعی، منازعات دیر پای قومی-مذهبی، هویت ضعیف و ناقص ملی، شکل گیری دولت فراگیر و مقتدر را در افغانستان دور از دسترس قرار داده بود. به تناسب بسترهای نامساعد اجتماعی، دولت در افغانستان همواره ضعیف و در ارائه خدمات و کالا های اساسی به مردم، ناکام بوده است؛ از این رو، دولت در افغانستان، پیوسته با بحران مشروعیت و کارآمدی مواجه بوده است؛ و به همین دلیل به مصالحه و سازش با گروه های مختلف تن در داده و کار آمدی آن را قربانی مصلحت های سیاسی و مصالحه گری کرده بود؛ خشونت سیاسی بالا، فقدان امنیت، فساد گسترده در رده های حکومتی، و جنایت کار شدن دولت، عدم دعوت امارت اسلامی افغانستان به کنفرانس بن، ضعف ارتش، انحصار شدید قدرت، نقش ضعیف پارلمان، نبود فرهنگ مصالحه و ناکامی پروسه صلح، از عوامل ضعف و فروپاشی نظام جمهوری پسا بُن بود.

در کنار آن، با توجه به اینکه بازیگران بین المللی و منطقه ای تلاش دارند، جهت نایل شدن به اهداف استراتژیک خود، به طور مستقیم و اتخاذ استراتژی های خاص برای تأثیر گذاشتن به کشورهای رقیب به صورت غیر مستقیم، دستی و نفوذ در این کشور همواره داشته باشند از این لحاظ آمریکا به عنوان بزرگترین حامی جمهوری پسا بُن بخاطر اهداف خوداش با امضا توافق نامه دوحه فروپاشی نظام جمهوری را تسریع کرد.

با توجه به معمای امنیتی، هیچ دولت دوست ندارد که همسایه اش قوی باشد و همواره سعی میکند دولت همسایه را ضعیف نگه دارد(عبداله خانی، 1389:69-78). که کارکرد کشور های منطقه و همسایه در قبال افغانستان همواره همین بوده است، پس با توجه به این منافع شان را در فروپاشی نظام جمهوری چنانکه متذکر شدیم دیدند.

در فرجام، کارشناسان معمولاً دو دلیل عمده خارجی و داخلی را برای بروز این حوادث در افغانستان متصور هستند که البته هر یک از این دلایل عمده نیز به علت های فرعی تر تقسیم می شوند.

در بررسی دلایل بروز این اتفاق و برای نیل به نتیجه نزدیک به واقعیت باید مجموعه این عوامل را در یک بسته دید و به تجزیه و تحلیل آنها پرداخت (از پی افگندن این نظام در کنفرانس بُن در دسامبر سال 2001 آغاز و تا 15 اگست سال 2020 که سبب ختم نظام جمهوری شد). صرف نظر از داخلی و خارجی بودن این دلایل و ایجاد آنها، قطعاً هیچ یک از این دلایل به تنهایی نمی توانست این حادثه یا تأثیرات گسترده آن را رقم زند.

منابع و مأخذ

- 1- آریانفر، عزیز (1393)، ریشه های ناکامی ملت سازی در افغانستان، دوشنبه: پژوهشکده آزاده گان تاجکستان.
- 2- آقا جری، محمد جواد؛ کریمی، مرتضی (1394)، نقش بازیگران منطقه ای در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و پسا طالبان.
- 3- آربین بصیر (1400)، چرا نظام جمهوری در افغانستان فروپاشید؟، فصلنامه سیاسی نظری، شماره 5.
- 4- افضل، شاهین فیروز (1382)، تجاوز آمریکا به افغانستان، تهران: نشر آدینه گل مهر.
- 5- انستیتیوت مطالعات استراتژیک افغانستان (1396)، راه دشوار مردم سالاری در افغانستان، کابل.
- 6- اسدا شمس، سعید فروغ (1393)، روش تحقیق بدون معلم، تهران: انتشارات اندیشه گویا.
- 7- امینیان، بهادر؛ قهرودی، مانده کریمی (1391)، دولت-ملت سازی آمریکا در افغانستان، دو فصلنامه علمی دانش سیاسی، سال 8، شماره 1.
- 9- اندیشمند، اکرام (1400)، فرار و سقوط، روزنامه: هشت صبح.
- 10- اندیشمند، اکرام (1400)، فروپاشی، کابل: ناشر نسخه دیجیتالی، کتابخانه درخت دانش.
- 11- اختیار بیگ، عبدالرزاق (1399)، یک سالگی توافق نامه صلح، روزنامه: صبح کابل، سال دوم، شماره 328.
- 12- اصولی، ذکریا (1401)، موافقت نامه دوحه میان گروه طالبان و ایالات متحده آمریکا، کابل: چاپ اول.
- 13- اصولی، ذکریا (1401)، انتقال قدرت از پروفیسور برهان الدین ربانی به حامد کرزی، کابل.
- 14- اسیر، خلیل (1398)، از ترویج فساد و فحشا تا دست برد به نتیجه انتخابات، روزنامه: هشت صبح.
- 15- بشریه، حسین (1391)، جامعه شناسی سیاسی، چاپ 20، تهران: ناشر، نشرنی.
- 16- بررسی طالبان پسا ملا عمر و فرضیه نو طالبان (1395)، میزگرد کارشناسی موسسه مطالعات آسیای مرکزی و افغانستان، گاهنامه: ایران شرقی، سال 1، شماره 9.
- 17- پورلک، فاطمه سلیمانی (1400)، خروج آمریکا ز افغانستان؛ بازتاب استراتژی باز موازنه، فصلنامه علمی رهیافت سیاسی و بین المللی، دوره 13، شماره 2.
- 18- پامیر، کریم پیکار (2017)، وقایع افغانستان از سال 2001 تا 2014 م، کانادا: ناشر، انجمن دانش در کانادا.
- 19- پاپکین، ریچارد (1394)، کلیات فلسفه، مترجم: مجتبوی، جلال الدین، چاپ 31، تهران: انتشارات حکمت.
- 20- تمنا، فرامرز (1387)، سیاست خارجی آمریکا در افغانستان، تهران: پژوهشکده- مطالعات راهبردی.
- 21- جانسون، توماس (1397)، افسانه دموکراسی انتخاباتی افغانستان بی نظمی های انتخابات ریاست جمهوری سال 2014، مترجم: پژواک، جلیل، کابل: انستیتیوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
- 22- حمید زاده، حبیب (1400)، نگاهی به عقب؛ عوامل سقوط، روزنامه: هشت صبح.

- 23- خلیلی، محسن؛ فاردقی، محمود باهوش (1398)، **ساخت دوگانه دولت سازی نوین افغانستان**، فصلنامه سیاست، دوره 47، شماره 3.
- 24- خادمی، مهرداد؛ کوشش، امیر هوشنگ؛ اشرافی، احمد (1398)، **تبیین بحران افغانستان در هزاره سوم: بر اساس مدل مایکل برچر**، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال 14، شماره 117.
- 25- دولتیار، احمد خان (2020)، **فاکتور های به قدرت رسیدن مجدد طالبان و آینده افغانستان**، فصلنامه Bolgesel، تحقیقات منطقه ای.
- 26- دهزاد، عبدالمنان (1400)، **علل فروپاشی حکومت افغانستان در برابر طالبان**، فصلنامه سیاسی نظری، شماره 5.
- 27- دهشیار، حسین (1391)، **پاردوکس آمریکا در افغانستان؛ هویت چندگانه و حاکمیت تقسیم ناپذیر**، فصلنامه روابط خارجی، شماره 3.
- 28- رفیع، حسین؛ جامی، محسن بختیاری (1393) **چالش های صلح در افغانستان**، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 88.
- 29- روانستان، آرزو؛ شفیعی، نوذر (1401)، **تحلیل عملکرد سازمان ملل متحد در بحران افغانستان "1979-2021" اقدامات حقوقی و سیاسی**، فصلنامه مطالعات آسیایی مرکزی و قفقاز، سال 28، شماره 117.
- 30- سردارنیا، خلیل اله؛ حسینی، سید مهدی (1393)، **چالش های اجتماعی دولت سازی مدرن در افغانستان**، فصلنامه سیاست جهانی، دوره سوم، شماره 3.
- 31- سادات، میر عبدالواحد (2021)، **"قرارداد قطر" صلح سا سراب**، اروپا: ناشر، نشرات انجمن حقوقدانان افغان در اروپا.
- 32- **سیاست خارجی جمهوریت و امارت؛ مقایسه و پیشنهادات** (1400)، مرکز مطالعات استراتژیک و منطقوی، تحلیل هفته.
- 33- سجادی، عبدالقیوم (1397)، **سیاست خارجی افغانستان**، کابل: انتشارات دانشگاه خاتم النبیین.
- 34- شفیق، مصطفی (1399)، **فرایند تکوین نظام دموکراسی و جمهوری در افغانستان**، فصلنامه مطالعات علوم انسانی پژوهان، سال 8، شماره 14 و 15.
- 35- شیخ نشین، ارسلان قربانی؛ فاردقی، محمود باهوش (1394)، **سیاست های روئسای جمهور آمریکا پس از 11 سپتامبر و صلح سازی در افغانستان**، فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل، دوره نخست، شماره 16.
- 36- شفیعی، نوذر (2016)، **استراتژی دولت ترامپ نسبت به افغانستان**، فصلنامه پژوهشهای روابط بین الملل، شماره 24.
- 37- شهیر، علی (1399)، **مشروعیت بخشی جهانی**، روزنامه: صبح کابل، سال 2، شماره 328.
- 38- صدر، عمر (1397)، **حل سیاسی منازعه افغانستان؛ الگوهای مختلف**، مترجم: فردوس، کابل: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
- 39- صدر، عمر (1399)، **جمهوری و دشمنان آن وضعیت جمهوری در افغانستان**، کابل: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
- 40- عارفی، مهدی (1399)، **شاخص های تصمیمات غیر عقلانی در سیاست خارجی افغانستان**، فصلنامه علمی-تخصصی نگاه معاصر در عرصه سیاست خارجی و روابط بین الملل، سال 2، شماره 7 و 8.

- 41- عبدالله خانی، علی(1389)، **نظریه های امنیت**، چاپ، نخست، تهران: انتشارات، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، .
- 42- طنین، داوود(1400) **چرا نظام دموکراسی در افغانستان فروپاشید؟ آسیب شناسی زوال برق آسای دموکراسی نوپای افغانستان**، روزنامه: هشت صبح.
- 43- فاردقی، محمود باهوش؛ زنگنه، پیمان(1395)، **بررسی روند ملت-دولت سازی در دوران پسا جنگ سرد در افغانستان (با تأکید بر سه بعد بین المللی، منطقه ای و داخلی)**، فصلنامه سیاست، سال 3، شماره 9.
- 44- فاضلی، محمد؛ جلیلی، محدثه(1396)، **بررسی بین کشوری رابطه کیفیت حکومت، میزان فساد اعتماد نهادی و اجتماعی**، فصلنامه جامعه شناسی کاربردی، سال 29، شماره 70.
- 45- فضائلی، مصطفی؛ حسینی، نرگس سادات(1401)، **دوگانگی صلح و عدالت در وضعیت های پس از مخمات داخلی**، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره 52، شماره 1.
- 46- فرهمند، نصیر احمد؛ رامیار، سید جواد؛ فقیری، سید محمد و دیگران(1399)، **موانع دموکراسی در افغانستان**، گروه تحقیق شورای متخصصان هرات: ناشر، ستاره نقره ای.
- 47- قیومی، محمد داوود(1401)، **روایت یک فروپاشی بزرگ: افغانستان چگونه به دست طالبان افتاد؟**، روزنامه: هشت صبح.
- 48- قادری، قیس احمد(1401)، **جمهوریت چگونه از درون فرپاشید**، روزنامه: دیپلماسی ایران.
- 49- کالینز، جوزف جی(1396)، **بازشناسی جنگ در افغانستان**، مترجم: دانش، احمد رضا.
- 50- مبارزه، عبدالحمید(1390)، **تحلیل سیاست خارجی افغانستان از احمد شاه بابای درانی تا حامد کرزی**، کابل: انتشارات میوند.
- 51- مشتاقی، محمد طاهر(1388)، **حقوق اساسی افغانستان**، جلد سوم، با حمایت مالی وزارت خارجه جمهوری آلمان.
- 52- محمدی، مرتضی نور؛ دولتشاهی، محمد عارف فهیمی(1397)، **تبیین عوامل مؤثر بر ناکامی دولت در افغانستان پسا طالبان در رهنمود نظریه مجموع امنیتی منطقه ای**، دو فصلنامه علمی جامعه شناسی سیاسی جهان اسلام، دوره 7، شماره 1.
- 53- مولایی، علی سجاد(1399)، **امضای توافق نامه آمریکا و گسترش جنگ در افغانستان**، روزنامه: صبح کابل، سال 2، شماره 328.
- 54- مشیزاده، حمیرا؛ عارفی، مهدی(1400)، **چرخش در سیاست خارجی افغانستان در دوره اشرف غنی؛ رویکرد ادراکی**، مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره 14، شماره 2.
- 55- مولایی، علی سجاد(1399)، **چرا دستگاه دیپلماسی افغانستان تا کارآمد است؟**، روزنامه: هشت صبح.
- 56- مولایی، علی سجاد(1401)، **دشمن تراشی و سیاست خارجی افغانستان**، مطالعه موردی حکومت اشرف غنی، روزنامه: اطلاعات روز.
- 57- نایب زاده خدایار(1399)، **قدرت دیپلماسی در روند صلح افغانستان و انفعالی دستگاه دیپلماسی ما**، روزنامه: اطلاعات روز.

- 58- نوری، رامش(1392)، نقد کارکرد سازمان ملل متحد در افغانستان با رویکرد رئالیستی، خراسان زمین.
- 59- نذیری، مجتبی مسیح(1398)، روابط آمریکا و افغانستان از انزوا تا پیمان استراتژیک، کابل: انتشارات نویسا.
- 60- نور محمدی، مرتضی؛ دولتشهای، محمد عارف فصیحی(1397)، تبیین عوامل مؤثر بر ناکامی دولت در افغانستان پسا طالبان در رهنمود نظریه مجموعه امنیتی منطقه ای، دو فصلنامه علمی جامعه شناسی سیاسی جهان اسلام، دوره 7، شماره 1.
- 61- نجفی، محمد علی(1399)، دموکراسی و توزیع قدرت در افغانستان، دو فصلنامه دانش پژوهی تأمل، سال 5، شماره 9.
- 62- نجفی، علی(1389)، تنوع قومی، فرهنگی و زبانی در افغانستان، پژوهش های منطقه ای، پائیز و زمستان، شماره 5، 39-80.
- 63- نورزاد، عبدالناصر(1401)، واکاوی دلایل فروپاشی نظم سیاسی پسا بن در افغانستان، روزنامه: هشت صبح.
- 64- نوری، رامش(1399)، نقدی بر سیاست خارجی افغانستان، روزنامه: هشت صبح.
- 65- هاشمی، محمد طاهر(1393)، حقوق اساسی و مؤسسات سیاسی، جلد 6، کابل: انتشارات یوسف زاده.
- 66- هادیان، حمید(1388)، ضعف ساختاری دولت- ملت سازی در افغانستان جغرافیا و قومیت، فصلنامه راهبرد، سال 18، شماره 51.
- 67- هانتینگتون، ساموئل(1375)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، چاپ دوم، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: نشرعلم.